





# آهنگر را دریابید!

شما ره ۶۲ آهنگر، که اکنون در دست شماست، می‌بایست در اول مرداد ماه منتشر می‌شد. دو ماه تا خریدارانتان این شماره، چند علت نوناگون داشت که مهم‌ترین آنها مشکل مالی بود.

اکنون نیز که این شماره به دست شما می‌رسد، محصول مقداری قرض در آمریکا و اروپاست. واقعاً اینست که زمین سی و چند نما بنده و پیش‌کننده آهنگر در جهان، تنها تعداد معدودی هستند که وجوه حاصل از فروش روزنامه را به موقع به ما می‌رسانند. بقیه یا به علت گرفتاری‌های دیگر، فرصت بررسی و ارسال وجه را کمتر پیدا می‌کنند، یا به علت بی‌نظمی کسی که روزنامه را از آنها می‌گیرند و می‌فروشند و یا می‌خوانند، قاره‌ها را سال منظم وجه فروش نیستند، و یا تصور می‌کنند که "دیگران (و شاید گروه خاصی) به اندازه کافی پول به آهنگر می‌دهند و محتاج شدن را زمان نیست". اما خیرا، دسته دیگری هم به نام مرتب‌ها اضافه شده است و آن هم پیش‌کنندگان هستند که از یک مقاله یا کاریکاتور آهنگر خوششان نیامده و خود را موظف به پخش روزنامه، و یا در صورت پخش، ارسال وجه فروش آن نمی‌بینند.

محصول این طرز تفکر و رفتار، تا خریدارانتان را، و به احتمال، تعطیل آهنگراست. واقعاً اینست که رفیق ما "شهریار" که بار پخش آهنگر در آمریکا و کانادا برداشته است، با ما قرار گذاشته است که تا ۱۵ روز بعد از رسیدن هر شماره آمریکا، وجه آن را برای ما بفرستد تا بتوانیم شماره بعد را منتشر کنیم. وی پس از دریافت شماره ۶۱، ضمن ارسال پول برای ما نوشت: "متأسفانه رقمی که روزنامه را در ایالات دیگر عرضه می‌کنند، هنوز وجه فروش شماره ۶۰ را هم ندادند و من ناچار شدم قرض کنم و بفرستم". با توجه به این که پول ارسال از آمریکا نیمی از هزینه‌های چاپ و ارسال را تأمین می‌کند، ما برای تأمین نیم دیگر، ناچار شدیم مقداری هم در لندن زیر بار قرض برویم، زیرا وجوه رسیده از سایرینندگی‌ها بسیار اندک بود.

دو مشکل اساسی دیگر ما یکی بیماری قلبی سردبیر بود که به علت دست‌تنهایی بود، و تفاتی که برای او می‌افتد، کار روزنامه از بنیاد می‌خواهد. خوشبختانه در حال حاضر این مشکل برطرف شده است. اما آخرین مشکل مهم ما در این مدت، ایجاد دشواریات و رسیدن طومارها و نامه‌های خشن و تهدیدآمیز از سوی برخی زوها در آن گروه‌های سیاسی، به علت انتقال آهنگر از یک یا چند گروه و یا کل چپ بود. عجیباً که همه ما مدعی دموکرات بودیم، اما تا کسی کلامی بسر زبان بیاورد که از آن خوشمان نیاید، حداقل کاری که می‌کنیم اینست که به او می‌گوییم: "این دفعه را گذشتیم، اما دفعه آخرت باشد!" که یعنی "اگر بار دیگر از این حرفها زدی، اگرنا کارت نکنیم، تحریمت خواهیم کرد". با وجود این گونه با زتابها، بهیچ‌سختی است که سر نوشت "ایران شاهر" جلو چشم آدم می‌آید و دست و دلش را سرد می‌کنند.

به هر حال، بگذارید برای نخستین بار را عتراف کنیم که آهنگر، اگر آن را در دنیا بید، تعطیل خواهد شد و خون آن به گردن کسانی خواهد افتاد که از انتقال دستبازی مجاهدین عبرت نگرفته‌اند.

در پایان از تمام رفقا و دوستان که مطلب برای ما فرستاده‌اند، بپوزش می‌خواهم که به علت تراکم مطالب ناشی از خریدارانتان، نتوانستیم از آثارشان استفاذه کنیم. ضمناً کامپیوتر آهنگر هنوز هم سواد فارسی ندارد و در حرفه‌ها که قول داده بودند، هیچ کمکی به سوادآموزی او نکردند. یعنی که هنوز هم سردبیر با دیدن همان ماشین تا پپ عوفی، خودش به تنها شی آهنگر را تا پپ کند.



سیاست لنینی و بعداً زلنینی

## قطار در چه حال است؟

فرض این است که در آهنگر شوروی خرابکاری می‌شود و قطاری در میان راه می‌ماند. در این حالت: لنین می‌گوید: "رفقا، همه با هم پیاده شویم، با روحیه انقلابی قطار را تعمیر کنیم و راه بیندا زیم." عوامل دشمن در میان مسافران رخنه کرده‌اند. چاره‌ای نیست جز اعدام انقلابی تعدادی از آنها و تبعید کردن بقیه به سبیری. خروش می‌گوید: "قطار را تکان دهید و به مسافران تفهیم کنید که کماکان در حرکت می‌کنند." مسافران را پیاده کنید و بگوئید به مقصد رسیده‌ایم.

## پرچم مسعود

ابتدا سرخیه سبزی چیده شد / مدتی بگذشت و سبزی تیره شد  
چندگانه هم سفیدی رخنه کرد / حالیا زرد است رنگش، زرد زرد  
۰۰۰۰

## اتحاد

بگفت: اکثریت شود متحد / ایا توده، آن حزب آشفته حال،  
یکی رتد، بشنید و خندید و گفت: / شود متحد بادم خود شغال!  
"کردا لله"

## خبر اصیل

آن هفته به شهر ما چوتوبی ترکیب / طرفه خبری و درپیش مدت تحلیل  
طبق خبر، آن شنبه، تمام ایران / کردند همه دکان خود را تعطیل  
تا از تلویزیون تماشا بکنند / دامادی نیم پهلوی با تجلیل  
پرسیدم ز آنکه این خبر را می‌گفت / تو مطمئنی؟ خبر صحیح است و اصیل؟  
گفتا: دیدم به گوش خود فیلمش را! / می‌شد پخش از رادیوی اسرائیل!  
"براخاس"

## تاریخ مسعودی

به روایت "ع.م. آواره"

چون رهبر ایدئولوژیک نوین از پرنده آتشین فرود آمد و قدم بر خاک عراق نهاد، برای در صدام حسین التکریتی را دید که در فاصله ای نه چندان دور، در انتظار ایستاده است. پس بداند انسان که رسم ادب است با خضوع و خشوع به پیش رفت، زمین ادب بوسه داد و در انتظار ماند که برای در صدام با فشردن دست بیعت، او را پذیرا شود. لکن صدام شمشیر زبان در نیامده‌ان بچرخاند و گفت: از بزرگان ایران هیچ خبری ندیدیم: خمینی را بنده‌ا دیم، مار در آستین پروردیم. شاه را در برابر چپ یاری نمودیم، با بسیبی عرضگی ما را در برابر بر خمینی تنها گذاشت. آیا به شما اعتماد توان کرد که در برابر خطر سرخ، از منافع خداوندان ما خود ما در منطقه دفاع کنید؟

برادر مسعود، با زبانی چرب و دهان نیرم، اسب فصاحت به میدان بلاغت جها نید و فرمود:

مجا هدی، از آن زمان که زیر فرمان ما قرار یافته‌اند، همواره به بیعت‌های خویش وفا دارمانده‌اند. چون با خمینی بیعت کردیم، تا آن زمان که پشت بر ما نکرد، سر طاعت بر فرمانش داشتیم. دولت فخمیه، فرانس را نیز، تا آن زمان که ما از خاک خود بیرون نرفتیم بودیم، سر بر خط فرمان داشتیم. برادر صدام به نر می‌گفت: گفتا رشما راعین حقیقت یافتم. اما ما منی معتبر نیز نتوانید به ما بنمائید؟

برادر مسعود، فانتحانه لیخندی بنمود و فرمود:

آیا ضامنیا زبرا در ملک حسین بن الطلال سراغ توانید کرد؟ برادر صدام چون این سخن نغز بشنید، محیا نه دستی بر شانه مسعود زد و با صدای که تمام جها نیسان بشنیدند فرمود:

اهلا وسهلا مرحبا!  
و توپها نواختن گرفتند به سوی شهرهای ایران.

## کسی باشی

گر خمینی شوی، گر کسی باشی؛  
گر بنی سردگدی، فس فسی باشی؛  
گر نیم پهلوی بوی، نیم تا کسی باشی؛  
گر بی اختیار شوی، خسی باشی؛  
گر شیخ کیا نورگدی، ارسی باشی؛  
گر مسعود شوی، بند ناهوسی باشی؛  
گر مهدی موش باشی، حلوائ انقلاب  
را مگسی باشی؛  
گر گربه نره گدی، دیوانه ملسی  
باشی؛  
با همه در بیفت تا کسی باشی.  
"خواجه عزت الله مونتزالی"

"در هفته گذشته، بی‌بی‌سی برنا مه‌ای در دفاع از جنگ طلبی جمهوری اسلامی پخش کرد."

## بی بی سی!

گفتم که: چه کس ما را افکند به این پیسی؟  
گفت: آن شه شیطان، وین عابد ابلیسی.

گفتم: پس از آن حیوان، این غول بیابانی؟  
گفتا که: گهی اینست معنای دگر پیسی.

گفتم: به چه کار آید ریش فقها؟ گفتا:  
پشماست و به کار آید در صنعت نخ ریسی.\*

گفتم که: کشیش! ولی، یا شیخ و مغ و خا خام؟  
گفتا: همه‌اند از دم، تزویری و تلبیسی.

گفتم که: تقدس چیست کاند همه‌ا دیان است؟  
گفتا: پی تحمیق است هر عامل تقدیسی.

گفتم که: کدا مین دین با جهل بود دشمن؟  
گفتا: همه دین جهل است، توحیدی و تلبیسی.

گفتم که: "ت" و "سین" را همفا فیه چون بینی؟  
گفتا: آمده این فن در "المعجم" تخصصی!

گفتم که: به تهران، گو، یک بطر عرق چند است؟  
گفتا که: جهل تو مان شد قیمت سی سی سی.

گفتم: زجه‌ای اینسان نالان و پیریشان؟ گفت:  
بیکار ری و بی پولی، بیماری و بی بی سی.

"بزمجه"

پایین بیت، اهدائی بجه مشهد است.

## پند

به رضا گفت مادرش روزی / که برو جانشین با باشو  
رفت و در پیش خلق مضحکه شد / بچه جان، حرف مادرت مشنو  
م. کمرو



کفگیر به ته دیگ خورده است

# در پلنوم وسیع آهنگر چه گذشت؟

اینها بخشی از نامه‌های اعتراضی خوانندگان آهنگره که بر اثر سیاستهای ناباب مرشد و بچه مرشد و بقیه تان به آهنگر خانه رسیده و یکتا یکتان یا یده‌آنها جواب درست و حسابی بدهید.

و بعد، اولین نامه را در آورده و شروع به خواندن کرد:

"من یکی از خوانندگان پروپا قرص آهنگر هستم و آن را یکی از نشریات مترقی و متحدودی چسب می‌دانم... ما یادیدن آهنگر این با روایعاً مرا دچار تعجب نمود. مرشد - آقا درست بخوانید. آهنگر با شی - همینطور که نوشته است خواندم، شما سوادتان حتماً نسیم کشیده است، ادا ما می‌دهم:

"نشریه اخیر آهنگر اقدام به چاپ کاریکاتوری نمود که واقعا تزلزل و نا پیگیری کاریکاتورریست را نشان می‌دهد و دونه چیز دیگر بقول معروف هیچوقت نمی‌توان بین دو

صندلی نشست... با توجه به اتفاقات اخیر و حمله توطئه گرانه این باندا جنایتکارانه مقرر دیوئی‌ها زمان چگونه می‌توان چنین کاریکاتوری را ارائه داد... چگونه یک نشریه انقلابی و مترقی می‌تواند درت به چاپ چنین کاریکاتوری نموده است... مسئله کشت و کشتار نیست، مسئله مبارزه بین انقلاب و ضد انقلاب است... ولاجرم خون هم با پدریخته شود. آهنگر با شی، نامه را تا نکرد، کنا رگذاشت و گفت:

هشت تا نامه اینجوری دیگر هم دارم. آن کاریکاتور را چه کسی اجازت داده است چاپ شود؟ مرشد - من. آهنگر با شی - همین شما هستید که به آهنگر عزیز ضربه می‌زنید، شما هستید که خواننده را از نویسنده جدا می‌کنید، نویسنده را از کاریکاتورریست جدایی کنید و هر دو را از خواننده جدا می‌کنید. نکنید این کارها را، جدا نکنید مردم را از هم، شیطان نمی‌کنید اینقدر، بین دو صندلی ننشینید اینقدر، تزلزل نداشتن با شی -

مرشد - حاج آقا، ببخشید، آقای آهنگر با شی، این نامه مال چهار ماه پیش است و توضیح ادبیه مشکل حل شد.

آهنگر با شی - این یکی چه؟ و دست کرد از توی یک دسته دیگر، یک نامه در آورده و خواند: "شما خود بهتر می‌دانید که زحمتان چقدر ارزنده است و ما ندانی، دستان گرم و کوره تان داغ... طرفداری متعصبانه از یک گروه خاص و اکت دست شدن و جهت گیری واضح گروهی و به تریبون دسته خاص مبدل شدن شروع انحطاط یک نشریه دموکراتیک است... رفقایین عین بی سوادی و گروه گراشی و چشم بستن بروا قعیات است که رجوی را با خمینی و رییگان مقایسه کنیم... رییگان... رئیس کل سرمایه داری جهانی با رجوی در بدر که مثل اغلب مخالفان ایران نیستش پیش پیش مدام حسین دراز است... اخیراً آهنگر دشمن عمده را در مجاهدین و شخص رجوی یافته و گویا خمینی به دشمن درجه دوم تبدیل گردیده است... خلاصه رفقا! بیش از این... اعتبار خود را خدشه دار نکنید که این با "طوما رفنگ" مزاحم خواهد شد، دایوش از پاریس" نامه که تمام شد، گفت:

شش تا دیگر هم هست، کدام بیسواد و اکت دست گروه خاص شده‌ای مسئول مطالبی است که این دسته از خوانندگان آهنگر عزیز به آنها اشاره کرده اند؟ مرشد - من. آهنگر با شی - بیسواد! بشکن آن قلمی را که اینجور چیزها را علیه مسعود نوشته و اعتبار آهنگر عزیز را خدشه دار کرده، نکنید کار که اگر فردا مجاهدین روی کار آمدند و ما را اعدام انقلابی کردند، کسی از ما حمایت نکند.

مرشد - ولی... آهنگر با شی - ولی ندارد.

بدتر از این، مطلبی است که در ازه و بچه مرشد دست به دست هم داده اند و بانوشتن آن، توهم‌ها چاپ کردن آن، سروصدای یک عده دیگر از عزیزان خواننده را در آورده‌اید. این یکی دیگر آتقدر خراب بوده که نماینده شخص من در مؤنترال علیه آهنگر عزیز اعلامیه داده.

و از میان دسته سوم نامه‌ها یک نامه در آورده و خواند:

"پس از مدتی به هر ترتیب، علی رغم آنچه در شماره ۱۷۵ آهنگر، دست اندرکاران این نشریه مدعی آن بودند، موضع خود را در قبال فاجعه چهارم بهمن... روشن نمودند و بدتر از همیشه این بار در لفا فو در قالب فکاهی!! بدون در نظرگیری عواقل این جنایت... بهتر بود تا دوستان ما... به مقدار چاپ چیز مالی و تدارکاتی که از جانب این دا روده که صرفاً برای وابسته کردن و گوش به فرمان نمودن افراد

که نظر قطعی خود را در باره علل و مسئولین حادثه مذکور اعلام نمائیم، مقدمتاً بر اساس تحقیقات به عمل آمده از جناحین درگیر و محل حادثه برخی اسناد و مدارک اصلی گردآوری شده را در معرض تفاوت و داوری عمومی قرار دهیم، سپس در انتهای گزارش نظر خود را اعلام نمائیم... (خط کشی از ما ست)

اما در انشای گزارش، نویسنده یا دش می‌رود که قرا راست نظرش را "در انتها" اعلام کند.

آهنگر با شی - حال منظور از این والذاریات چیست؟ بزمجه - منظور این است که... آهنگر با شی - او هوی، بزمجه! از تو نرسیدم. بچه مرشد - منظورم این است که در آن مطلب، تناقض گوئی‌های راه کارگر دست انداخته بودم و هیچ کاری به مسئله مورد بحث نداشتم چون در آهنگر اعلام شده بود که ما

## حال مجاهدین،

## آینده هر تفکر انتقاد ستیز است

حواله می‌گرد در اکنار می‌گذاشتند... ملاحظاً بکنید تعمیر و یا تعویض یک تاپ و یا... چنین ملاحظه کاریهایی بسیار با عت شد! چرا به چه علت... عده ای از خوانندگان نشریه آهنگر در برلین آهنگر با شی، نامه را گذاشت سرچاپش و گفت:

کارد بخورد توی آن شکم که برای خاطر مال دنیا خودش و آهنگر عزیز را اینجوری می‌فروشد. نکنید این کارها را، نفروشد شرافست آهنگر پتان را به یک ماشین تاپ تا زه، کوآن ماشین تاپ؟! این که هنوز همان ماشین عربی گذاشتی است و آن ماشین تریز زبان نفهم! پس کو آن ماشین تحریر اهدا کنی که همین الان بزنم دا غوش کنم.

مرشد - آقای آهنگر با شی، شما دیگر چرا این شایعات را با سوار می‌کنید؟ کدام کمک؟ کدام ماشین تحریر؟ تا زه، مگر نه اینکه چند دقیقه پیش نامه آن خواننده را خواندی که ما را طرفدار آن یکی جناح قلمدا ذکر کرده بود؟ مگر می‌شود که ما در آن واحد جیره خوار رد گزیده مخالف باشیم؟

آهنگر با شی یوز خندی زد و دست در میان بسته نامه‌ها برد و یکی را بیرون آورد:

زیادی دور برندا مرشد، جواب این حرفت را هم خواننده دیگرما "م.ج." از "دالاس" داده است: "به نظر من، کاریکاتور زهری طرف که شوه گشته سودا سلام است" بیانگر این مطلب است که آهنگر نیز درگیری ۴ بهمن را "توطئه" ما در اتی مهربا لیزم "ارزیابی" نکرده، آن را نتیجه تخاصم‌های دورنی سازمان می‌داند... اما به نظر می‌رسد که مقاله "گزارش بی طرفانه" پاسخ شما به فشار سیاسی بود که از طرف هواداران... به شما وارد آمد بخصوص که با انتشار آن کاریکاتور... با یوز زوای ایران و بین المللی نیز همسوی پیدا کرده بودید و به جبهه ضد فدا می‌پیوسته بودید... با توجه به اینکه... کمک‌های زیادی در زمینه تاپ، چاپ و پخش به شما می‌کنند، این باج سیاسی بود که شما به این جریان پرداخته ختید... بچه مرشد - آقا اجازه هست؟

آهنگر با شی - بگو تا یادت نرفته. آن مطلب را من نوشتم، هدفم هم انتقاد از جزوه "راه کارگر" بود که در باره اگراف دو صفحه ۱۰ آن چنین آمده است: "ما لازم داریم تا پیش از آن

هم که یک نفرتی این کارها پیدا شده که انتقاد از خود بکنند، فرزند دلیند خود ما است، بهتر است که همه تان خجالت بکشید.

اما ما هنوز سربزرگ زیر لحاف است، گیرم که با این نفسیرها از آن دوسه مورد ستم جستنید، با این یکی چه می‌کنید:

و دست کرد توی آخرین دسته از نامه‌ها یکی را در آورده و خواند:

"راستی را بخوانید، من به عنوان یکی از خوانندگان و مبلغین پروپا قرص آهنگر از دیدن کاریکاتور ها می‌که اخیراً در آهنگر به چاپ می‌رسد (بخصوص دو کاریکاتور در شماره آخر که بی‌عینی حمله به چاپ انقلابی است) بسیار متاسفم... مضمون مطرح شده در هر دو کاریکاتور نظریات آن دسته از خوانندگان جنبش است که بی‌عملی خود را در استالینست بودن چاپ ایران بی فرهنگ بودن چاپ ایران، عقب مانده بودن چاپ ایران، بی سواد بودن چاپ ایران و دوستی در چپ ایران...!! توجه می‌کنند. آقا که شما هرگز با خود فکر کرده‌اید که چرا در چپ ایران تشنج و شست وجود

دا رد؟ آیا این چیزی است بجز تقابل دو خط و مشی که شما بیندگی طبقات متضاد را می‌کنند... اکبر از لندن آهنگر با شی، این نامه را هم تا کرد و گذاشت پهلوی نامه‌های دیگر و گفت:

مرشد - تو، بجز دشمن ترا شی کار دیگری هم بلدی بکنی؟... آخر مرد حسابی، اگر قرا را شده تو با این موهایی سفید هنوز ندانی که از همه کس و همه چیز در همه جا ناپید انتقاد دکرد، پس چه کسی با پدا این عقل را داشته‌اید تا او را سردبیر آهنگر کند؟

مرشد - راستی من که وارد مبحث "مرکزیت" و "شورا یعلی" نشده بودم، وقتی راه کارگر که مورد انتقاد در گرفته حرفی ندا رد، دیگران چرا معترضند؟ محبوب الشعرا - البته بنده با ید مطلقاً به شریکیم، ولی همینطوری هم عیبی ندا رد، مقصودم از وارد شدن در این بحث اینست که من شخصاً برداشتم از آن مطلب این بود که: اولاً کل چاپ را بشکل یک گروه واحد دیده بودم، چون اسم های ذکر شده در آن مطلب، مربوط به همین جمعیت است که در اینجا حاضر است. ثانیاً با گذاشتن نام‌های ما آهنگریون بر شخصیت‌های مطلب، نه تنها آنها را خودمانی دیده بودم، بلکه کل ما چار انوعی انتقاد از خود می‌دیدم، و گرنه اگر غرض محکوم کردن مرشد یا آهنگر با شی و یا حتی "درازه" بود، چه دلیلی داشت که ما هنوز هم کنار هم باشیم و آهنگر "در بیا و ریم" مرشد - تا زنفست، هیچ کدام از ما بهتر از این نمی‌توانستیم به تحلیل درست مقاله "گزارش بی طرفانه" بپردازیم.

آهنگر با شی - فقط چون صحبت از انتقاد از خود شد، من به آن مقاله یک ایراد اصلی دارم و آن اینست قرا نبود آهنگر را در اختلافات چاپ بشود، ولی در آخر آن مقاله نتیجه گیری شده بود که "درازه دارد کنا ردگان" آهنگر "یک آهنگر دیگر با می‌کند و بدش نمی‌آید که آهنگر بسته شود و مرشد را قریز نسود بکتان خود را رونق بدهد." منظور من از ورود در بحث این است که صرف نظر از علاقه یا عدم علاقه راه کارگر به جذب بخشی از کارهای سبفا، ورود آهنگر "در این مقوله برخلاف روش اعلام شده آن است. بنا بر این به خودمان در این مورد انتقاد دارم.

آهنگر با شی - بفرما غید، حالا

یکی زر زیاد از زن، مرشد - حالا که فراره نامه‌های خواننده‌ها ملاک باشد، پس این یکی را هم که "محمد" از شیگان نوشته بشنوید:

"رفقای که خواهان تعریف، تاپید و تمجید از زهر حرکت (چپ) می‌باشند، بهتر آن که حال مجاهدین را بنگرند و آینده این چنین تفکر "انتقاد ستیز" را در بیا بند. هر انتقادی را (چپ ستیزی) انگاشتن، ستیز با تفکر انتقادی و انقلابی چپ و تبدیل جریان پیویا به فرقه‌ای ایستا است.

مرشد - نامه‌ها را که از میان نامه‌ها در آورده بود، سرچاپش گذاشت و گفت:

ضمناً "ایرج" که کاریکاتور

های مورد بحث از اوست، در جواب اینگونه اعتراضها نوشته است:

"بعضی‌ها از برخی کارهای من که در آن‌ها مسأله چاپ را نشان می‌گیرد کرده‌ام، گله کرده‌اند و این را بد خواهی و تمسخر چاپ انگاشته‌اند، از آن‌جا که من خود را جزء کوچکی از آنرا می‌دانم، در کلیت آن می‌دانم، و نگرش خود را به مسائل جاری نشئت گرفته از ایدئولوژی این گرا می‌دانم، بنابراین، پیش‌نفا دانسته‌ام این "تلخ‌نگاری" هارا گونه‌ای انتقاد و انتقاد از خود تلقی می‌کنم و امیدوارم که دیگران نیز سوء تعبیر ننمایند.

آهنگر با شی، با شنیدن حرفهای ایرج گفت:

مرشد - این دفعه آخر با شده روی حرف من حرف می‌آوری. خیال می‌کنم که گفتنی‌ها را گفته‌ام و حالا قطعاً ما پلنوم را که به تصویب همه اعضای آهنگر خانه رسیده است می‌خوانم.

و تا دیگران آمدند به خودشان بجنبند و مرا تب تعجب خود را از این پلنوم من در آورده‌ای، برانکنند، آهنگر با شی که کاغذی از زجیبش در آورد و خواند:

"ما اعضای دائمی و موقت و وابسته و غیر وابسته به آهنگر خانه مبارکه، به اتفاق آراء در پلنوم فوق العاده آهنگر در روز شنبه ۱۱ مرداد ۱۳۶۵ تصویب کردیم که:

۱- از قیام بهمن ۵۷ تا کنون، هیچگونه تشنت و تشنجی در چپ ایران به وجود نیامده است.

۲- بویژه در طول یکی دو سال اخیر، هیچگونه برخورد مسلحانه‌ای بین احزاب چپ و درون سازمان‌های چپ ایران به وجود نیامده است.

۳- آنچه ظرف همین مدت به وقوع پیوسته، برخورد انقلابی چپ بوده است با عوامل بورژوازی.

۴- روزنامه "آهنگر"، تحت هیچ عنوانی حق ورود به حیطه عمل و اظهار نظر در باره این گونه اقدامات انقلابی چپ را ندارد.

۵- آهنگر، مستحقاً برای انتقاد از نیروهای غیر چپ منتشر می‌شود و از همان اول هم کارش را به خوبی انجام داده، اما اخیراً برانسر لزان بودن پایگاه طبقاتی، ریشه گرفتن از نیروها و ابلاخره با زشدن مشت گردانندگان فریب کاران، برخی مطالب ناچیز و خلاف عفت عمومی چاپ ایران در آن پیدا شده که بدینوسیله با اعلام "عقلت کردم" و "انتقاد از خود"، نقطه پایان بر آن‌ها می‌نهد و قول می‌دهد که از این به بعد هیچ خوبی با شود وارد "معقولات" نشود.

آهنگر با شی، قطعاً ما را تا کرد و گذاشت لای پرونده‌اش و ختم پلنوم را اعلام کرد.

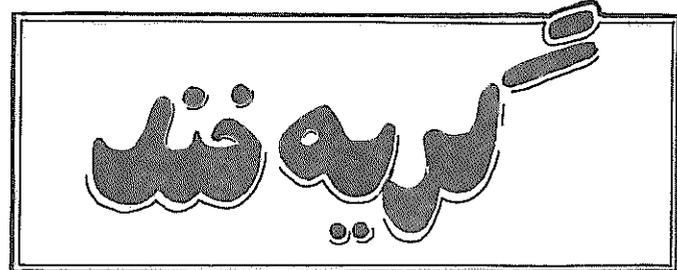
مرشد با دلخوری گفت:

پس ختم آهنگر را هم اعلام بفرما غید. چون هیچک از اعضای حاضرین آهنگر خانه، با این تصمیم شما موافق نیستند. البته ناگفته نگذارم که خانم "جوراب آبی" از ریسانه نوشته‌اند و در این مورد معتقد است: "از آنجا که جنگ هفتاد و دو ملت فعلاً در جریان است، تمام هنر آهنگر این است که بتواند خودش را از زهر نوع برچسبی در مان نگهدارد که می‌دانم خیلی مشکل است... یکی از رفقای مسئول... به یک رفیق ما گفته که شایع شده است که آهنگر از اقلیت کمک مالی می‌گیرد... من کلی دفاع کردم و رفیق ما قانع شد... چون می‌دانم که من برویجه‌های آهنگر را از نظر روحیات و خلقت‌ها تا حدودی می‌شناسم، به حال از قدیم گفته‌اند "زیر سایه شتر خواب، خواب آشفته نبین!" از این به بعد اگر گروهها همدیگر را قیمة قیمه هم کردند، شما از کنارش طوری رد شوید که سا طویشان به جا می‌مانند... و من پایبندی از نظر او که مواظب "گوشه‌ها" با شیم، موافقم. اما بنده به به نونخوا هم بود. خود دان.

آهنگر با شی، یعنی چه؟ در در چپ اعتصاب هم داریم؟

بقیه در صفحه ۱۱

درجاشیه



# نامه سرگشاده بچه مشهد به بچه مرشد

بچه مرشد! رجمندم:

از اوچگیری نبردهای شاه پرستانه ایشان برای با زین گرفتن مام مین از دشمن دون - به زبانی روشن و قاطع، تلفنی بیان کند. اینک بخش های به درد بخور از متن گفت و گوئی تلفنی که من با شما در این زمینه داشته ام:

می گویم: ... آقای بختیاری! شما، در شرح حما سه بختیا رودریا نویسن های آن، از یک سومی گوئی که خان تریپ... کیست و از سوی دیگر می گوئی که این گفته شما دروغ است. و این می گویند، از اخلاق به دور است.

سلام.  
از آنجا که تونیز، در پیوند با "خان بختیاری"، "مدافع حقیقت" شده ای و گفته ای که "این گه یکی به ایشان بر سه ویکه بگه: برو، دیرو تریا کی ابرخورنده س" (آهنگر ۶۱ صفحه ۲، ستون ۱)؛ و از آنجا که تراز آن قماش کسان نیستی که آدم ناگزیر با شد دریا سخنان نشان خاموش بماند، من وظیفه خود را نسبت به از شاعر گراما به آقای ب. م. بختیاری بخوام تا موضع خود را در پیوند با تریا کی بودن یا نبودن خصلت آن - در این مقطع حساس

## مرد اسلام راستین

سخنانش بیا مبرگونه ست: نیست معنایش در کلام مام.

کار دین رسول خاتم را می رساند به اختتام مام.

بسته می خورد شاه مغز جوان؛ می خورد، حال، خام مام.

شاه، البته، گاه گاه (۱) می خورد؛ می خورد، این زمان، مدام مام.

شاه گاه (۲) گاه آدمی می کشت؛ گرم کار است صبح و شام مام.

خانه زاده رنجبری بود، لاجوردی ستش غلام مام.

گر عمو ساشا هکار تر بود، تا چرخ هست عمو ساشا مام.

شبه ویرا نگری تمام نبود؛ می کنند کارا تمام مام.

هم زندش به تیغ خود، هم خلق؛ لطف دارد به خاص و عام مام.

زان که با شاه کینه ورزیدند، گشاده ز مردم انتقام مام.

خیره سرگشته بود خلق و چوموش؛ خوب کردش به چوب رام مام.

زان که ز شاه را ز زمین به زمین، سنگ ترزد بر اول کلام مام.

زان خرداند اقتصاد، آری؛ خوش بتازد به "میم، لام، امام".

سخن او و مدام از جنگ است؛ همچو مرگ است یک کلام مام.

گر که صدام را بود صدام، با شدش صدهزار دام مام.

قارچ گونه ست روح بمب اتم؛ زان کند با عبا قیام مام.

بهری می گریخت عزرا شیل، با تک می زد به خوف؛ امام!

گشت پایان روز کار آغان، زاد، ببا خم، چون زمام مام.

از خواص شهادت ایچ میرس؛ نکند بیعت با عوام مام.

همه را می کشد برای خدا؛ نکند خون کس حرام مام.

تا نشیند درست بردل تو، خود به تیرت دهد پیا مام.

و ز همان جا به چاه ویل درک سرنگون با دمستد مام.

یازدهم خرداد ۶۵ - لندن  
فرهنگ پایداری



فرهنگ پایداری بچه مشهد

می گوید: "از اخلاق کی؟ مگر شما خودتان نیز این گفته آن شعر شناسی استانی را با ورندا رید که: از دروغ راستی زاید به شعر اندر؟"

می گویم: "تا چه دروغی با شد."

می گوید: "ببینید، هنگامی که فردوسی، برای نمونه، می گوید:

ز ستم ستوران در آن بهندشت، زمین شدش و آسمان گشت همت، نمی خواهد حقیقتی را با شادامیان بگذارد، می خواهد تنها تصویری از هنگام مفرودیش چشم خیال شما بیاورد. و با ری، من باشخص خان کساری نداشته ام و ندارم. من تنها به کار او پرداختم. من شخص او را نمی شناسم. از شگردهای سیاسی او، اما، گمان می کنم شناختی به دست آورده و به دست داده باشم. به من چه، املا، که سخنان تریاک می کشد یا نمی کشد. در شعر حما سه بختیا ر، کار سخنان، یعنی شگردهای سیاسی او است که در کار لیدنمادین شخصیتی تریا کی، یعنی شخصیتی توهم زده و با توان که واقعیت را با خیال یکی یا عوضی می گیرد، به طنز گرفته می شود. روشن شد؟"

می گویم: "نه! هنوز هم، به! پرسش این است که چرا این شخصیت نما دین با بد تریا کی باشد. شما از یک شایعه ..."

سخن را می برد: "نه آقا! ببینید، اگر شاعر خواسته با شد تصویر اریک دون کیشوت ابرانی در این روزگار سپردازد، چه کار می تواند بیا می یابد، بکند؟ جز این است آنگاه او، در به کار گرفتن عبا آشنایی از فرهنگ شعری خویش، می یابد، یا می تواند، رستمی را تصویر کند که گرزگرا نش به و افوری گوهرشان بدل شده است. و، تازه، اتفاقا این تصویر در اصل ساخته خود من هم نیست."

می گویم: "من هنوز هم نمی فهمم که ... خشکینا نه فریاد می کشد که:

"آنچه می گویم به قدر فهم توست؛ مردم اندر حسرت فهم درست، و خاموش می ماند."

می گویم: "الو!!"

می گوید: "بگذارید حکایتی را سراپتان بخوانم." و آنگاه، پس از چند لحظه، از روی کتابی که نام آن ربه من نمی گوید، چنین می خواند:

"حکایت مولانا شمس الدین آملی برتنی از مدعیان خشم گرفت و اورازن به مزد خواند. مدعی به تهنیه بانگ برآورد که: ای شیخ! مرا زنی به کابین نیاند. مولانا فرمود: مرا نیز بان تو کاری نیست. تو خود زن به مردی به گوهر." و گوشتی را می گذارد.\*

با دوستی و مهر

بچه مشهد پنجم، دوم مرداد ۶۵ - لندن

\* رونوشت این نامه برای نشریه های خصلت فرستاده نمی شود.

## روگر سانچز

### کاریکاتور پست مترو نیکاراگوئه

انقلاب با خلی: کشیش های چاقو که نماز دکلیسای مرتجع اند، تاجران خشک مغز و شوطه گر، و دشمنان خارجی انقلاب: عمو ساشا و نوکران او در منطقه اند و در برابر آن "پولیدکتو" (مرد کوچک) را دارد که با طنز گزنده خود به نبرد خصم می رود. بیان گونه های مختلف احساسات انسان: درد، شگفتی، بدجنسی، آزار، لذت و سرسختی، در کارهای روز، به بیش از آن آشکار است که نیا زبه تامل داشته باشد.

ما از این پس همواره از آثار این هنرمند انقلابی، در آهنگر استفاده خواهیم کرد.

روژه سانچز، کاریکاتور پست جوان نیکاراگوئه، تجسم انقلاب جوان و بالنده ملت خویش است. روز، سرآمد کاریکاتور پست های سیاسی نیکاراگوئه، به پیش از انقلاب ۱۹۷۹ این کشور، دانشجوی مهندسی بود؛ اما با آغاز انقلاب، به یکشنبه، از دانشجوی فنی، که کاریکاتور سرگرمی و قاتل فراتر او بود، به برجسته ترین کاریکاتور پست نیکاراگوئه تبدیل شد. کارهای روز، سرشار از فرور انقلابی خلق نیکاراگوئه و انباشته از نگرش امیدوارانه آینده روشن کشور خویش است. چهره های مورد تمسخر روز، خد



# مادته در جنگل مازندران

از "م. نارضا"

- ۱۲ -

## يك سال در قزل قلعه

اندکی از سردی سیما ن گرفت

تا که نکوبید ننگها ن به در

با ز نشد دیده اش از خواب ، بر

روز و شب هفته یی بیسان گذشت

بی که بداند چه بود سرگذشت

تا که سرانجام ، پی چون و چند

دیر شبی تنگ صدایش زدند

قصه سبیا نست که آنجا چه بود

تا سحر او بسته اشکنجه بود

رفت سپس زیر شکنجه زهوش

گوشه سلول خود آ مدبجوش

با تنی آ زرده شلاق و داغ

دیده یی آ شفته ز نور چراغ

از اضا ضایعه دستیند ،

مانده نفس در قفس سینه بند ،

روز دگر ، روز دگر آمدند

"پنجه علی" را پی هم میزدند

موقع بیداری و هنگام خواب

بود دلش مشربه اضطراب

دیده به درد وخته و بی قرار

روز و شبی داشت پیرا ز انتظار

لیک نمی دانست این قصه چیست

عالم این فتنه سربسته کیست

تا که پس از ماهی پیرنج و درد

"پنجه علی" یافت ، که با او ، چه کرد

در پس مدگونه سوال عیان

"شیخ تقی" بود که می شد تنها ن

با ز نمی خواست که با او رکند

روز و شبی خواندم مرتب کتاب

از دم بیداری تا وقت خواب

تا مه فرستاد ز زندان بده :

"چه به سر بر زوی من آمده ؟"

داشت جوابی که دلش گرم شد

خاطرش از بهر پسر نرم شد

"حاج نجف" چاره گری کرده بود

کودک را خانه خود برده بود

حال یقین داشت که بر زوکجا ست

کلبه گرم است و بساط غذا ست

گاه دلش بهر پسر می گرفت

زود ولی فکر دگر می گرفت

فصل زمستان که به پایا ن رسید

در رگ او خون نوی می دوید

بود کنون را زنگهدا ربند

بیشتر از هر کس ، غمخوار بند

نیمه خردا دبه تحریک قم

با کمک پولی و تشریک قم

بر سر قانون مساوات زن

قصه "تقسیم را ضی" شدن

روز و شبی خواندم مرتب کتاب

از دم بیداری تا وقت خواب

تا مه فرستاد ز زندان بده :

"چه به سر بر زوی من آمده ؟"

با همه احتیاطی که داشت ، با زیوست خربوزه ز پیرایش گذاشته بودند ، حالادیکریقین داشت که کلکی توی کا ربوده ، آن ما ر مولک زاد و ولد خونسار ، سرش هزارا بندا ست ، سجاد آقا جانش ، دکا ن حاجی مهدی و شرکا ، دفتر رئیس جمهور ، خانه سید احمد آقا ، حوزه علمیه قم ، فقیه عالیقدر ، وگا ه کداری ، کیهان شاهنشاهی ... این وسط او چرا خام شد و خودش را قاطی با زی کرد ؟ ...

حاج باقری یک هفته بود که آرام نداشت ، و هر روز درجه اضطرابش بالاتر می رفت ، درست از لحظه یی که با از سمینا رکذا یی بنیاد ... بیرون گذاشت خطر گریبانش را گرفت ، اول از همه ، یکی از همکارانش بود که زنگ خطر را کشید ؛ پیدا بود آن دوروبرها کمین کرده بودند تا غافلگیرش کند :

سلام ، آقای حاج باقری ، کل کاشتی ، دست مریزاد ، اما راستش من که مردگاری که تو گردی نبودم ، خوب ، البته معلومه ، آدمی که خربوزه میخوره ، با ی لریزش هم میشینه ...

از خودش پرسید : "چه خربوزه ای ؟ چه لریزی ؟ اینجا یک سمینار رسمی مربوط به دولت بود ، و او هم با زبان آما رسمی و دولتی حرف میزد ، اما زنگ خطر کشیده شده بود ؛ شب ، فردا ، و فردای فردا ، تسوی اداره ، توی خیابان ، آدم های شناس و شناس ، حس می کرد که به او چپ چپ نگاه می کنند ، با دارندا زا و درگوشی با هم حرف میزنند ، مضحکتر از همه در خانه ، معترضان ناشناسی ، صبح و شام ، روزی دوبار تلفنی برای پیش خط و چوب خط می کشیدند ، که نمی دانست تلفن او را از کجا بسته دست آورده اند ...

آه ، ترسیدم ، حیوون ، توتوی این تاریکی و گرما ، توی دست و بال من چه می کنی ؟ فکر کردم لابد یکی از امت حزب الله کمین کرده ، از این ناگنا هرچی یکی برمیاد ...

"حاج باقری" خودش را کنا رکشید ، ولی یک بزرگ جشه که له له میزد از نویه او نزدیک شد و سرش را به زانوی او مالید . "حاج باقری" شکش برداشته بود : "کنند این سک هم دا می باشد ؟" اما بر شکلی که داشت غالب شد :

نه بابا ، دیدگاه اینجورام نیست ، توی شهرها پنهمه سک و لگ سرد بیجا حب ریخته ، حیوون گشنه و تشنه سک که جای خود داره ، از برکت اسلام راستین و دولت خدمتگزار ، هزارها آدم گشنه و تشنه و بیجا و مکان توی پایتخت ولو هستن !

یا آدمها ، با زا و را به سمینا ربرد ، و به وحشت از خطری که بالای سرش پرواز می کرد و یک انگشت بیشتر با تا رکش فاصله نداشت ، امروز ظهر ، نطق ، برادر نخست وزیر "را از را دیوشنیده بود ، نطق نبود ، خط و چوب خط" برادر مسلمان "برای" نا بردارن "اش بود ، صدا نقتلاب ، جا سوس دشمن ، خیرچین زمان جنگ ، و آخر سر هم تکلیف "نا بردارن" را معلوم کرده بود : "با ید مردم همیشه در صحنه ، خودشان با هشیاری آنها را خاموش کنند ."

گاهی به خودش تنبیب میزد :

آنگاه ، من که تنها نبودم ، آدم های خودشان هم بودند . تازه ، حرف بدی نرزم ، مگر دولت ادعا نمی کند که در مملکت آزادی هست ، و دولت هم خدمتگزار مردم است ؟ خوب ، این چه خدمتی است که مردم ، هزار هزارا رگرسنه و بیگانه رویی خانمان توی شهرها سرگردانند ؟ و هزارا رهزار درجه ها تقریباً هیچ می شوند ؟ اینها که در حرف همیشه سنگ مردم فقیر را به سینه می زنند ، چرا از روشند حقیقت وضع این مردم می ترسند ؟ من یک مشت آدم را و را رسمی را نشان دادم که از وضع خراب زراعت ، و خالی شدن دهات حکایت می کرد ، وقتی که ارتش هشت میلیونی برای جبهه تهیه می بینند ، دیگر آدمی در دهات باقی نمی مانده کشتا ورزی کند .

تازه ، مگر ما مله کوپین و گا سبیا ایستادن توی صف گوشت و فروش تخم مرغ و سیگار قاچاق برای کس و کار روستا ثیانی که در بسیج و سپاه خدمت می کنند ، بیشتر از کار کردن روی زمین زراعتی صرف نمی کند ؟ این چه دولتی است که گرفتاری به این روشنی را نمی بیند و در عین ادعای آزادی ، وقتی هم که به او می گویی "بنا نیفتی" به تریز قبا پیش بر می خورد ؛ نخست وزیرش ترش می کند و هوی بهتان می زند و وکیل حامی دولتش قمه می کشد . اطلاق بیجا ره ما روشنفکرها ، زمان شاه هم همین بدبختی را داشتیم ، با پد همه فاجع را می دیدیم و به به می گفتیم . اما این ما ر مولک های بجهت خوند ، آنروزها هم سرشان توی تمام خورها بود ، هزار جوجوگوش می بریدند و هیچ در دسری هم ندا شدند . گفتیم انقلاب میشه ، لا اقل میشه بی ترس و لریز حرف زد . انقلاب هم شد ، و آنقدر حرف نزدیم و ساکت ماندیم که حال او وقتی می خواهم بگویم دودوتا چار تا است بر حسب جا سوس زمان جنگ و دشمن اسلام و مخالف نظام به ما می چسباند . وقتی که اینجور آدم سوری رو که در دنی می کنه ، دستمال ببنده ، همین دفعه توی چاله افتادن بس بود ، دیدگه غیر ممکنه توی چاله بیفتیم .

به در خانه رسیده بود ، کلید را توی قفل انداخت و چراغند ، تلفن زنگ میزد ، با شتاب داخل شد و گوشی را برداشت ، صدای ناشناسی چند کلمه بی سرونه گفت و تلفن قطع شد ، گوشی را گذاشت :

در مملکت ، آزادی اسلامی برقرار است ، با ید همه چیز را تحمل کرد .

شهر ، دم صبح ، برآ شوب شد ، ظهر که شد ، غا ثله سر کوب شد

شب همه جا بود پیرا ز حبس و بند ، بی که بپرسد کسی ز چون و چند

از "زری" تا "ونک" و "باغ شاه" گشت پیرا ز "بی گنه" و "با گناه"

خاصه "قزل قلعه" که خود برتری داشت از انواع شکنجه گری

یافت پذیرا ثی سردستگان "طیب" و "ارباب" و گروهی کلان

با دوسه شب مالش وزخم زبان پرده نبرافتا در زانها ن

پیشتر از طی شدن هفته یی شد سره ، هر مطلب نا گفته یی

"پنجه علی" بود درین هم و غم با همه متهمان هم قدم

نالاه مردان شکنجه شده وحشت مردان زره آمده

شکوه "طیب" که پیرا ز بند بود "قم" که به این غا ثله پا بند بود

حادثه تهران آغا زگشت نغمه "واا سلاما" سا زگشت

در پس آن ، توطئه بختیار تا که شود بر خرق قدرت سوار

شهر جدا بود پیرا ز تاب و تب شاه جدا ، داشت لباس غضب

"طیب" از میدان ، با کروفتر کرد به با زاریسیج نفر

حادثه تهران آغا زگشت نغمه "واا سلاما" سا زگشت

در پس آن ، توطئه بختیار تا که شود بر خرق قدرت سوار

شهر جدا بود پیرا ز تاب و تب شاه جدا ، داشت لباس غضب

"طیب" از میدان ، با کروفتر کرد به با زاریسیج نفر

"پنجه علی" بود درین هم و غم با همه متهمان هم قدم

نالاه مردان شکنجه شده وحشت مردان زره آمده

شکوه "طیب" که پیرا ز بند بود "قم" که به این غا ثله پا بند بود

با همه متهمان هم قدم ناله مردان شکنجه شده

وحشت مردان زره آمده شکوه "طیب" که پیرا ز بند بود

"قم" که به این غا ثله پا بند بود

با همه متهمان هم قدم ناله مردان شکنجه شده

وحشت مردان زره آمده شکوه "طیب" که پیرا ز بند بود

"قم" که به این غا ثله پا بند بود

با همه متهمان هم قدم ناله مردان شکنجه شده

وحشت مردان زره آمده شکوه "طیب" که پیرا ز بند بود

"قم" که به این غا ثله پا بند بود

با همه متهمان هم قدم ناله مردان شکنجه شده

وحشت مردان زره آمده شکوه "طیب" که پیرا ز بند بود

"قم" که به این غا ثله پا بند بود

با همه متهمان هم قدم ناله مردان شکنجه شده

وحشت مردان زره آمده شکوه "طیب" که پیرا ز بند بود

"قم" که به این غا ثله پا بند بود

با همه متهمان هم قدم ناله مردان شکنجه شده

وحشت مردان زره آمده شکوه "طیب" که پیرا ز بند بود

"قم" که به این غا ثله پا بند بود

با همه متهمان هم قدم ناله مردان شکنجه شده

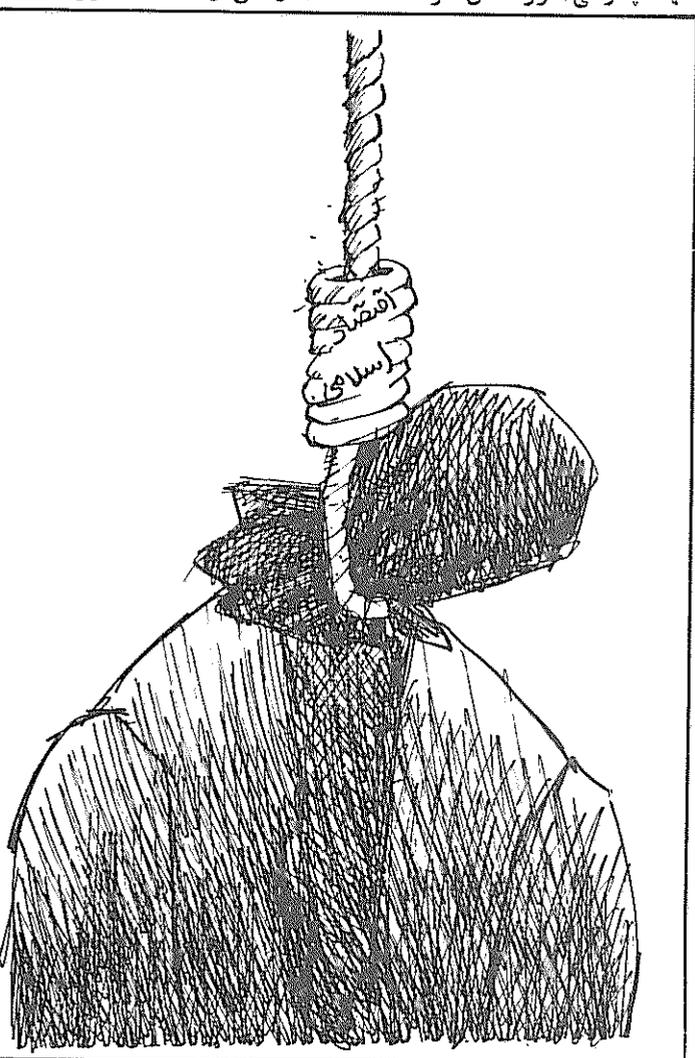
وحشت مردان زره آمده شکوه "طیب" که پیرا ز بند بود

"قم" که به این غا ثله پا بند بود

با همه متهمان هم قدم ناله مردان شکنجه شده

وحشت مردان زره آمده شکوه "طیب" که پیرا ز بند بود

"قم" که به این غا ثله پا بند بود



# فانتزی نیست

از: م. نارضا

## تروریست اقتصادی!

اما از تنها بی ترس برش داشت. یک ماه بود که همسرش و بچه ها را فرستاده بود در شهرستان خودش در خانه تنها بود، والیته تا را حتی هم نداشت. ولی از هفته بی که از زمینش شروع شد، وضع فرق کرده است: حالا "حاج قری" کا رشناس و گزرا رشگر اما را اقتصاد را زراعی، از سایه خودش هم می ترسید. بخصوص این تهدیدهای سخت و مودیا نه "برادر نخست وزیر" تهدیدهای بی که و معنایش را خوب می فهمید. از آن خوند مودی تر بچه آخوندی است که توی خط آخوندی بیفتد.

اینکه رفقای خصوصی و هم دوره هم این روزها دورش را خط کشیده اند معنی دارد، بیکشان هم توی این هفته به او تلفن نزده ... اما تلفن زنگ زد "حاج قری" گوشه را برداشت. تلفن دوباره زنگ زد، گوشه را برداشت، با رسوم زنگ زد، گوشه را برداشت. تلفن دوباره پیزون را که روشن کرد، روی صفحه "تلویزیون تصویر ریش و عینکی" "برادر نخست وزیر" ظاهر شد، با آن لجه و گرفته و تکرار حرفهای بی که ظهرا را دیوشنیده بود. خنده دار بود که نخست وزیر طرفدار مردم طرفدار ملت ایران، داشت می گفت:

ما جنگ را جنگ سرزمینی نمی دانیم. جنگ، جنگ سرنوشت برای اسلام است... بر اساس این هدف، وقتی که در آمدن مدنفت کم شد، آمدیم اول از جنگ را کننا رکذا شتیم و قرا رشد بخا طرحا سیت قضیه، آنرا بطور کامل بپردازیم... بعد "۶۴ میلیارد تومان از بودجه" سایر برنامها (که طبعاً سرزمینی بود) کم کردیم. و "برادران ما در راه و زار نخواهند آمد" آنده که برای کمک به جنگ با زهم بیشتر از بودجه - هاشان کم نکنند... جنگی که سرزمینی نیست اما دولت طرفدار مردم زحمتکش، قربانیان را از تمام مردم و خرجش را از سفره آنها می دهد. از حرفهای بی سروته "برادر نخست وزیر" نمی دانست بخت بدیا گریه کند.

زنگ زدند. در راه با زکرد. اتفاقاً "زادوولدخونسار" بود. آمد توی و از راه نرسیده "ویسکی با سودا" می خواست. حال زار "حاج قری" را که دید، خنده اش گرفت. آهسته به پشتش زد و گفت: - مرد حسابی، کجای کار؟ تیری که انداختی به هدف خورده. حالا باید منتظر گوشت شکار باشی. آمده بودم بهت تبریک بگم. "حاج قری" که بیم داشت ترندی در کار "زادوولدخونسار" باشد توی حرفش دودید:

آقایانه نما زجمعه می رود! ...

اگه تیری هست، تو شلیک کردی، و مثل همیشه گوشت شکار هم نصیب تو خواهد شد. "زادوولدخونسار" که همچنان می خندید گفت: - خرنشو، می دونستم که تو آدم ترسو، زود دست و پا توکم می کنی. تو که اینقدر می ترسی، چرا از اول وارد بازی شدی؟ کسی که صدلی و زارت میخواد، با س دلشودا شته با شه که چند روزی هم تو زدن بمونه. از طرفی، مگه ما مرده ایم؟ حالا حوزه علمیه قم و فقیه عالیه قدر هم تو را به اسم و رسم می شناسن، چه رسد به دفتر ما و دفتر رییس جمهور آقای رییس مجلس.

"حاج قری" شمرده و آرام گفت: - اما من مردش نیستم. اگه مردش بودم، مثل هزار آدم با سواد که روی حرفشان ایستادند تا کشته یا آواره شدند، توی این پنج شش سال یک جای ایستاده بودم. توی این هفته یک شب هم خواب راحت به چشم نیومده. هر جا هستم حس می کنم هم دارن منو می بان. تلفن هم بله، حتی تلفن، توی این هفته هر صبح ساعت هفت و هر شب ساعت هشت از توی تلفن، صداهای ناشناس، حرفهای نامربوط می زنن: "بترس از خدا، از خریطان، با یین بیا، اینقدر معصیت نکن، خداوند تو این را دوست داره...". امروز هم که نخست وزیر سنگ تموم گذاشت و شنیدی چه ها گفت که هنوز هم دارم می گوید.

"زادوولدخونسار" که از خنده دلش را گرفته بود، بریده بریده می گفت:

- خوب، خوب، پس تو خودت جای دولت داری خودت را عقوبت می کنی! مرد حسابی، از خیالات واهی بیرون بیا! اگه داره رودسته دولتت بدونه با چه آدم ترسو بی رویه و ترسو، با دیش گرد می شکنه. معلومه که هیچ گریه بی محض رضای خدا موش نمی گیره. "برادر نخست وزیر" حرفش مفهومی بود که ما نمیس، دیدی چطور به عجز و لایه و بهتون زنی افتاده؟ آخوندام مغز خر که نخوردن، دست با رورومی خون، می فهمن یک جای پیش می سوزه که داره تهمت می زنه. خودشون اهل بیخه ان، برودن با لیه گزارش اقتصاد دی تا زه با ش را جعبه اون آدمای دیگه که می گن، اگه عاقل بودن نه کشته می شدن و نه آلاخون و الاخون دل داشته باش پسر.

"حاج قری" که کم کم آرام شده بود، به توصیه "زادوولدخونسار" مطالعه آمار روی روی وضعیت دارم در ایران بعد از انقلاب را شروع کرد. اما در گرما گرم مطالعه، و در حالیکه داشت طرح سخنانی خود را در "سینا" در اداری جمهوری اسلامی" می ریخت، ناگهان یک روز پاسدارها به خانه اش ریختند و دیگر کسی از او خبری نداشت.

سه ماه بعد، یک شب تلویزیون به بخش مصاحبه ای با یک جا سوس اسرافیل و جیره خوا ر کمونیسم جهان می پرداخت. در این مصاحبه، "حاج قری" شرح مختصی از خود و فرما نبرداریش از شیطان بزرگ را برای ضربه زدن به شخصیت امام و جمهوری اسلامی بیان می کرد. جانب این بود که "زادوولدخونسار" به عنوان وزیر جدید کشاورزی جمهوری اسلامی، به دنبال "مصاحبه با یک تروریست اقتصادی" در یک گفت و گو اختصاصی با گزارشگر سیمای جمهوری اسلامی، به دفاع از سیاستهای دولت "برادر نخست وزیر" پرداخت و اظهار امیدواری کرد در دوره وزارت او، همچنان بتوان اولویت را به جنگ داد. وی از فعالیت کاری مردم کم کم به هزینه های جنگی سیاه گزاری کرد و گفت "اگر امام بخواهند، ما همه" بودجه کشاورزی را نیز صرف جنگ و دفاع از اسلام عزیز خواهیم کرد.

## قد امام

معلمی در سر کلاس از شاگردانش می پرسد:

- بچه ها، چه کسی می داند که قدام ما چقدر است؟

به فکر فرو می روند و بالاخره یکی ز شاگردان دست بلند می کند:

- آقا ما بگیم؟

- بگو جانم.

با دست، چانه خود را نشان می دهد و می گوید:

- تا اینجا با بای من است.

همه تعجب می کنند و معلم از او می پرسد:

- از کجا می دانی که تا چانه با بای تو است؟ مگر با بای پهلوی امام ایستاده و تو دیده ای؟

- نه آقا، ولی دیشب که امام داشت از تلویزیون حرف می زد، با ما می گهوا زیای تلویزیون بلند شد، با دستش چانه اش را نشان داد و گفت:

- دیگه تا اینجا مرسیه!

معلم گفت:

- به با بای تو بگو صبر کنه، تا اینجا ش هم می رسه.

و با دستش، یک وجب بالای سرش را نشان داد!

"سوعد: همقد امام"

## در پلنوم وسیع

بزمجه - چانه داشته باشیم؟

آهنگر با شی - بزمجه، تو خفه!

مرشد - توهین به کارگران هم نداریم.

آهنگر با شی - عجب! پس یک باره بفرما فیدا اینجا رژیم سرمایه داری جا کم شده و لابد من هم سرمایه دار ش هستم. وگرنه، از ۱۹۱۷ تا حالا هیچ شنیده اید که در "کشور شورا" یا "کشورهای برادر" آهنگرها اعتماد بکنند؟ معلوم است که نه، چون حکومت مال خودشانست و کسی علیه خودش اعتماد نمی کند.

بچه مرشد - اگر حکومت آهنگر خانه مال خودمان است، پس چرا یکی دیگر به ما ابرو نهی می کند.

آهنگر با شی نرم می شود:

- برای اینکه او هم منتخب خودتان است.

کمر و - مثل رفیق استالین.

آهنگر با شی - احسنت.

مرشد - پس حالا که شما هم نرم شده اید، آن قطعه ما را می گذاریم کناره روعوض از خوانندگان آهنگر می پرسیم که نظرشان را در موارد مورد بحث اعلام کنند و ما دوباره دور هم جمع شویم و طی یک نشست دموکراتیک در مورد مشی تازه آهنگر در کل، و نقش آهنگر در قبال برخورد ۴ بهمن، وضع مجاهدین، و بالاخره اتفاقا دبه چپ به طور مشخص تصمیم گیری کنیم.

آهنگر با شی - موافقم، چون خوب می دانم که آنها طرف ما را می گیرند.

آهنگر زاده - از کجا می دانی؟

آهنگر با شی - به صلاحشان است!

هست نظا می همه تبعیض و فرقی خلق کثیرند درین ورطه غرق باش که این نظم کهن بشکنی طرح نظام دگری افکنی

طرح نظامی که تبعیض دور خالی از آخوند و زسلطان و زور کارچنین، کاری یکروزه نیست چون شدی آگه، هدف زندگیست تجربه با دانش اندوخته ساخت از مردرهی سوخته

سال که شد خواست و را دادگاه گشت مسلم که بودی گناه

لیک از آنها که در آنجا شنید کرد مسلم که - که این دام چید

شیخ گزرا رشگر پرونده بود در راه او، چاه بدی کنده بود

بود دم عصر که می شد رها شادوسکیا رویه غم آشنا،

با سر پرشور و دل پرا مید، گاه، نسیم خنکی می وزید.

دنباله در شما ره دیگر

قا عده جنگل جازی به شهر هر که رگ دیگر را کرده بهر

مرد، که خود بهر دهه دیگری است بهره کش همسری و مادری است

ساکن استان بود از روی بخت بهره ده و جورکش پایتخت

خلق، که دارند زبان جدا خلق که هستند جدا - در خدا

زیر فشار رستمی دیگرند با رستم بیشتر که می برند

پوشش این سلسله ظلم مدام نیست بجز آنچه که تا می نظام،

تا سرپا هست مدار نظام، بهره کشی هست قرار نظام،

هر چه براندازی - اندازهی رویدا زان، شاخ و گل تازه یی

جنگ تو با علت، جنگی رواست در پی معلول گرفتار خطاست

چون تودرین ملک بسی مردمند گز نظر حق و عدالت گمند

شه، که غلامند وزیران او خلق، چه باشند به میزان او؟

شیخ، که گوید همه کس بنده اند محض، پی بنده شدن زاده اند

در کف او چیست جزایمان تو بندگران ساخته بر جان تو

تا که تو را آخته کند برده وار بهر نظامی که کشد از تو بار

هست کسی در خور پیمان تو کونکند سفره از نان تو

رنج تو، محدود دیار تو نیست مرز نبرد تو فوراً ترسیست

ظلم فقط درده تو با نیست بهره کشی مختص "اربا با نیست

ظلم بود در شهر افزون زده شهر بودیکسر، آفت زده

دولت و سرمایه و عمال او نیش ستم کرده بهر گناه فرو

مذهب، خود عامل پستیاره یی است زالوی قتلله خونخوا ره یی است

گفته به من با تلفن بارها آنچه که لازم بود از کارها

حال به بهتان خیانت به شاه قتل مرا حکم دهد دادگاه!

هر که کند تیر رها سوی من تیر به شه می زندا وی سخن...

روز دگر، طیب اعدام شد این خبر از رادیو اعلام شد

تجربه "پنجه علی" تلخ بود لیک به بیباکی و می فزود

تجربه می گفت که: "شه ما رست دشمن شه نیز شه خودیا رست

تکیه نه بر شاه توان داشتن نه به دل امیدز "قم" کاشتن

راه تو آنست که با چون خودی عهد ببندی به جدال بدی

نیست چو تو، آن کوآقای تست چون تو، کسی هست که هم پای تست!

آنکه ندا رد بجز از بند پا تا دهد از دست درین ماجرا.

سادی و خا می جان دادگان ملعنت و پستی خا نژادگان

هر چه که گفتند دید و ندید با نظر بی طرفی می شنید

عبرتش آن روز فزون شد که دید "طیب" را شورش و نا امید

چاک زده بر تن خود پیرهن با ننگ بر آورده که: "ای انجمن!

خال زده بر تن من نقش کیست؟ اینکه در اینجاست، مگر "شاه" نیست؟

حافظ شه، بیشتر از بیست سال بوده ام، از شاه که شنید این سوال

دانند خود "شاه" که تا بوده ام محرم شه، تا به کجا بوده ام

رفته به هر جا جهت با زدید بیشتر از او شده ام من پدید

گرم هیبا هوشن و کف زدن همزه جمعیتی از مردوزن

تا نیکند فرصت بدخواه شاه بهر عیان گشتن در راه شاه

# طنز صد بهرنگی



چاپ اشری طنزآمیز از نویسنده و آموزگار انقلابی "صمد بهرنگی" در شماره پیشین آهنگر، مورد استقبال فراوان خوانندگان قرار گرفت. در این شماره، اشری دیگر از صمد را به نقل از شماره ۳۳، تاریخ ۱۱ آذر ۱۳۳۸ روزنامه "توفیق" برای نشان نقل می‌کنیم. موضوع طنز صمد در این نوشته، ناآگاهی و بیسوادی اولیای دانش آموزان است که در منطقه ای مانند آذربایجان، متفوت بودن زبان مردم با زبان که در دیستانها به فرزندان نشان تدریس می‌شود نیز مزید بر علت است. مضحک بودن فارسی مردم عادی آذربایجان موضوعی است که در آثار طنزآمیز صمد، به عنوان اعتراضی به تحصیل زبان فارسی و تحریم زبان آذری در خطه آذربایجان، فراوان به چشم می‌خورد.

## از میان رضایت نامه ها

در مدرسه ای در یکی از روستاهای اطراف تبریز، از شاگردان خواسته بودیم که از پدرشان رضایت نامه ای بگیرند و بیاورند. از دو بیست نفر شاگرد، فقط یکی بود که پدرش از او رضایت نمود. دیگر شاگردان رضایت پدر را در خود را فراموش کرده بودند (!) اما در این میان، جمله های خوشمزگی و بی معنایی نیز وجود داشت که چندان تندی از آنها را در زیر پرانتز می‌نگارم:

"حضور مبارک مدیر آقای دبستان محترما معروض میدارم که... و جعفر از حیث اخلاق ظاهر و باطنی رضایتبخش است."

"ضمن عرض سلام اینجانب از رفتار و گفتار حسین رضایت کامل دارم."

"حضور آقای مدیر ما شوکتی بعد از ابلاغ سلام: دیگر عباس در خانه بد نیست ولی دست چپ می‌نگارد."

"آقای مدیر، ما از اخلاق این راضی هستیم، اگر حرف بگوئیم گوش میدهد، نماز می‌خواند، کار می‌کند."

"بخدمت آقای مدیر، بس از اسلام ما از اخلاق و رفتار رقدیر راضی هستیم. در خانه نسبت به برادر بزرگ خود احترام می‌کند، کارهایش را که تمام کردید روس خود متعالع می‌کند و در کوفه به بزرگان احترام می‌کند و همه اهل کوچه از او راضی هستند."

"محترما محروزمیدارم خیلی ممنون شدم، هیچ رنج نندم - رزاید دارم."

"به خدمت ذی شرافت مدیر دبستان: بنده از اخلاق و رفتار محمد رضا راضی هستم، اگر کم عبدالله..."

"پس از تقدیم عرض سلام اکبر در خانه از او راضی هستم و هیچ شوخی نمی‌کند."

"احمد بچه خوب، بخانه میرسد بروما درس می‌گوید، و از مدرسه که از صبحها می‌آئی پدر ما در خدا حافظی می‌کنی، خلاصه احمد بچه با ادبی است."

"از محمود راضی هستند، دروغ نگویند، بزرگان احترام نمایند، اسم پدرش: حاجی یوسف"

"حضور محترم آقای دانش آموز رسیده شرف افتتاح پذیرد."

و اینجانب... از طرف بنده زاده کمال رضا مندی و خشنودی داریم، عمر کم طویل، عدد و کم ذلیل"

"آقای معلم محسن! امیدوارم که وجودنا زین صحت و سلامت پیوده باشد و... کیلائی قاسم"

"آقای آموزگار چهارم: غلامعلی شاگرد معذب و از خود مواظبت می‌نماید، زیاده زحمت است."

"پس از سلام معروض برای اینکه در خانه با برادر و خواهر کوچکتر خود با مهربانی رفتار می‌کند."

"آقای معلم! این شاگرد در خانه با پدر و مادر خشنوداری می‌کند و همه از او راضی هستند و انشا الله در آتیه شاگرد خوب و با عذب می‌شود، انشا الله."

"اینجانب از درس و رفتار خانگی سعید رضایت کامل دارم، امضاء: پدرا اینجانب."

"چون محترما خواسته بود که از جوالات اینجانب بنسده زاده یا خبر باشد، الحمد لله خوب است."

"ص. بهرنگ: معلم دهکده"

## از میان نامه ها

هر روز از اولیای اطفال، نامه های بی بدینستان می‌رسد. یکی اجازه مرخصی برای بچه اش می‌خواهد، دیگری "موجه محسوب نمودن" غیبت طفلش را درخواست می‌کند و غیره.

و اما در این میان "خوشمزگی" ها نیز هست که بد نیست شما هم از آنها با اطلاع باشید. خصوصا اگر این دبستان مال یکی از دهات اطراف باشد، دیگر بلاغت و فصاحت جملات و کلمات آن انسان را به آسمان پرواز خواهد داد. می‌گویند: توجه کنید:

"بنده زاده میرزا علی (!) روز چهارشنبه مریض شده نمی‌توانم در مدرسه حاضر شوم، استدعا می‌نماید نیم لطفاً با غماض فرمائید (البته مقصودا نیست که عفو و اغماض فرمائید). اقل شما..."

"از تبلیغ عرض سلام (!) و اخلاص بندگی، بنده زاده اکبر از مدرسه فرا رگ کرده بود. بنده وقتیکه با خبر شدم بعد از تو بیخ بسیار شکایت نمود که بنده عرضا نه رفتار نما بیند (!) بنده به موجب این مثل که جورا ستا دیه زمهریر، روانه خدمت نمودم، بدیهی است حضرات تعالی بآن لطف فرموده و امر به جدیت و مواظبت خواهد فرمود."

"استحضار! به عرض می‌رساند امروز بنده زاده فتعلی می‌خواست از دبستان غیبت کند، علتش را پرسیدم، گفت شاگردان همگلاس مرا می‌زنند و می‌گویند که آقای معلم بی تو تفاهت می‌گذارد و به تبعیض قائل است، چنانچه به توجه مرتبه بیست داده است. معذرت می‌خواهم بنمایند که حضرتعالی در میان آنها امر به صفا و محبت بقرا می‌نماید. این همه ما یک دایره امورا است به مدیر دبستان:

"ریاست محترم بعد از سلام بنده محمد... از دست مقصود شکایت می‌نماید. از برای آنکه دیروز روز چهارشنبه است (!) از مدرسه آمده ایم. مقصود سنگ انداختارین من زد، بینی من از خون آلوده شد، گفتم چرا سنگ می‌انداخته ای؟ در جواب من سخن زشت به من گفت، من گفتم فردا به آقای مدیر می‌گویم به شما کوتاهی می‌کند. از ترسیدن از دست من شکایت نوشته است بشما می‌دهد."

"آقای مدیر، چون احمد در خانه کارهای زشت می‌کند، بدین جهت است که من از عهده او بر نمی‌آیم. تنبیح او به تو مانده است."

و این نامه آخری، جالب ترین آنهاست:

"پس از عرض سلام امیدوارم وجودتان سلامت و خوش و خرم باشد. محترما معروض میدارم که چون امروز کارهای جدی دارم، به علی امروز اجازه دهید تا کارهای مرا انجام بدهیم. (نقل از توفیق شماره ۳۵ تاریخ ۲۵ آذر ۱۳۳۸)

## خوشانت باشه، نیم پهلوی!

نیم پهلوی، نیم پهلوی، راه خطاست که می‌روی نگو، می‌خواه دمه جانم، نگو که "گفته ما نام، خودت حسابت نا جوره دورت پراز مرده شوره درسته که عمه بده حرفای بدبیت زده درسته که قوم و خویشات کلک زدن هی به با با اما مگر با با ت کی بود؟ سیماش تما ما قاتی بود با با بزرگت، رضا خان کفتاری بود تو گورستان طلسم نفت به گردنش هر جا که خواستن بردنش نوبت با با ت که رسید روی همون خط می‌دوید طلسم نفت توی سینه ش ثروت خلق، تو خزینه ش به اربابای خارجی ش سوار ی دادی کم و بیش پیشکش دیدگیه نداشت مملکت تو "دیس" گذاشت اربابا روا و نجا کشوند برای حراج توصف نشوند - کاری که با با ش نمی‌کرد - هر چی تو نست کا سبی کرد پولار و هی و هر هم گذاشت تو امریکا سرما یه کا شت هی دم می‌زدن انقلاب چه انقلاب!، چه انقلاب! هفتادوپنج میلیار رد دلار سرما یه داشت آخر کار "وال استریت" شد و طش "را کفتر" هم سخش آردا شوخا لابیخته بود غربا لشوآ و بیخته بود شوخا که شد فلنگویست "خینی" و مدجاش نشست با با ت به اون پسی که مرد ثروت تو گور نشود ثروت او به اسم تست هر چی که داشت طلسم تست گرچه، تو ارباب که شدی نم به کسی پس ندادی اما موشای دوروبرت بالاشخورای بدرت دزدیدن قاب ما درت چرخ می‌زنن دورسرت برات خوابای خوش می‌بینن سفره رنگین می‌چینن اگر داری ز عقل نشون ببین چیه تو چنته شون دزدای سابق، همه جفتای گرگ، سگ رمه با با ت می‌دونست که کی ان اردنگ خورای مفتکی ان اما تو غافل هتوز شب روشمی‌دونی ز روز نمی‌دونی صب سرزده مردم گفتن شاهی بده دولت دیگه جمهوری زوال دیکتاتوریه اینا که دورت پلاس نمی‌دونی چه نسبتا سن بچه های حسن شال کردن تورا توی جوال با حرفای جا هل پسند گولت زدند، گولت زدند شوکسات دوره شدین از خواب بیرون نیومدین شوکسات دوره شدین از خواب بیرون نیومدین نمی‌دونین دنیا کجاست دیروز کجا، فردا کجاست جور دزدارومی‌کشین به چا پلوسی‌ها شون خوشین هر چه دروغ تو دنیا هست تو چنته این دزد هست، حالابش رنگ می‌زنن دانه به تو تحویل میدن نگاه کن به کیهان نت کیهان انگلستانت روزنومه نیست رسوا شیه از ش پیدا ست کجا شیه با پول مفت "شالی" خبر می‌دهد با منقلی

## احساس

کیا نوری در یکی از جلساتی که به عنوان پرسش و پاسخ "درست کرده بود، گفت:

- رفقا! یک خبر هیجان آور! همین الان یک تلگراف از رفیق دکترا را نی رسیده است که برایان می‌خوانم:

"تهران، حزب توده، کیانوری شما رهبر راستین کمونیستهای ایرانید، شما دنباله برحق سلطان زاده وحیدرخانید، واقعا با پدیه وجود شما افتخار کرد، ارانی در میان کف زدن شدید کیانوری و حاضران، یکی زشتونندگان گفت:

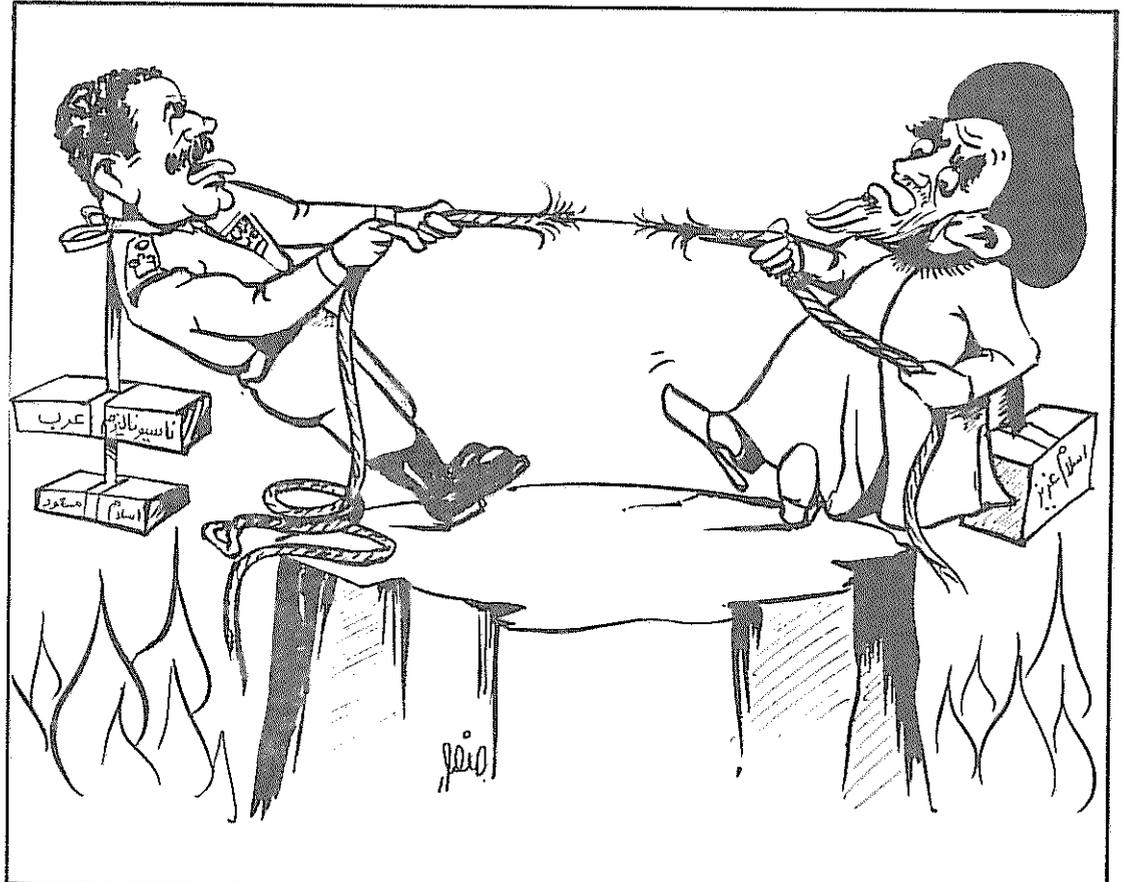
- رفیق کیا، شما با احساس نخوا ندید.

کیا نوری گفت:

- رفقا، این رفیق معتقد است که تلگراف رفیق را نه با احساس نخوا نده ام، خواهش می‌کنم خودش بیاید بخواند.

و معترض برخاست، تلگراف را از کیا نوری گرفت و خواند:

"تهران، حزب توده، کیانوری شما رهبر راستین کمونیستهای ایرانید! شما دنباله برحق سلطان زاده وحیدرخانید، واقعا با پدیه وجود شما افتخار کرد! ارانی"



آهنگر  
اهلا اول آذر در می آید



# آهنگ و خوانندگان

پیش از پرداختن به نامه های رسیده، لازم می‌دانم از محبت‌های تمام دوستان و رفقا بگویم که با ارسال "دیوان عبید" برای سردبیر آهنگر شده بودند سپاسگزارم و به آنگاه‌ها می‌بایست که خوشبختانه همکاران ما "شهریار" که بار پیش از آهنگر در آمریکا را به دوش می‌کشید، در این مورد نیز محبت کرد و علاوه بر دیوان عبید، ترجمه آن به انگلیسی (کار خوب حسن جواد) را به سردبیر رساند.

تکراس، لو مین پرولتاریا: از ارسال کتاب "ملانصرالدین" بسیار ممنون در مورد کامپیوتر آهنگر، با یدیه اطلاع برسانیم که متاسفانه بنا کامپیوتر "آ.بی.ام" هیچگونه خویشتی و حتی سلام و علیک خشک و خالی هم نداد، اما بر نامه "گرافیک" در آرد و اسم بر نامه اش "دکتر لوگو" است.

یوفا لو (با به قول خودتان با فلو) طایف: نوشته‌ها بیت رسید، با زهم از این کارها بکن.

کینهاگ، عبید: از حسن نیتتان نسبت به آهنگر سپاسگزارم. امیدواریم با خواندن این شماره قانع شوید، ضمناً چپ اگر قرا ر باشد تحمل انتقاد آن هم از درون - رانداشته باشد، پس تکلیف میبخت "انتقاد از خود" چه می‌شود؟

نیویورک، حمید: "آثار" رسید. این هم یک نمونه اش: رهنمودهای مریم خانم به هواداران

عکس بگیرید، عکس بگیرید ای هواداران ما از کمونیست‌ها و از لامذهب‌ها چو خه‌آ عدا ما ده کننید مکتب اسلام را برپا کنید رجوی را بر جهان سلطان کنید...

تکراس، ج.ج. ما را ببخش، حتماً یک جای کار عبید داشته که روزنامه نرسیده، از این به بعد، مرتب می‌فرستیم و از همین شماره حساب می‌کنیم. مطلب هم بفرست، و کاریکاتور هم نفرست!

تکراس، به آ: اتفاقاً جلال‌زاده بودی! چون دنبال نمایی‌ها در هوستن می‌گشتیم که نام‌ها رسید. نامه را فرستادیم برای دفتر آهنگر در آمریکا تا روزنامه برایت بفرستند. توهم لطف کن و با دفتر ما درلس آنجلس تماس بگیر.

میا می، الف.س: از تذکری که تو ممنونیم. می‌بینی که جبران شد. ما مخلص همه پروچیه‌های خوب "کانون همبستگی" در میا می، علی، مخصوص شوفرهای آنها، هم هستیم. کوششها پتان را می‌ستائیم و برایتان پیروزی آرزو می‌کنیم.

اوپسالا، علی: آ: روزنامه‌ها را پست برگردانده است، چه کنیم؟

لندن، اکبر: دالاس، ج.ج. - برلین، عده‌ای از خوانندگان نشریه آهنگر، پاریس، داریوش - لندن، بیکی از هواداران سچفاخ - پاریس، جنبش هواداران سچفاخ - مونترال، هواداران سچفاخ - برلین، پ - برلین، م - مونترال، شهریار: امیدواریم با سخن مشکل خود را در مطلب مربوط به این مبحث در همین شماره گرفته باشید. ما، همچنان که پیش از این نوشته ایم، به هیچ‌سازمانی تعلق نداریم. بنا بر این، انتقاد ما از یک سازمان یا حزب و یا گروه، به هیچ وجه معنای تعلق خاطر به گروه یا سازمان و یا حزب مخالف ندارد. امیدواریم که شما به انتقادهای ما با ذهن باز و دور از انگ زدنهای معمول بنگرید. ما به خاطر مشکلی که پیش آمده است، با آنکه شرمندگی کمکی‌های هواداران گروه‌ها و احزاب و سازمانهای مبارز در پیش آهنگر

در سرا سر جهان هستیم، و با رها به مناسبت‌های گوناگون گفته ایم که هواداران سچفاخ سهم بررگی در این کمک دارند، اکنون به این نتیجه رسیده ایم که از این کمک محروم شویم و از این راه و علاقه‌مندان آهنگر خواهش کنیم که رفقا و دوستان مستقلی که وابستگی‌های زمانی و حزبی نداشته‌اند، برای بخش آهنگر در شهر خود بیایند و به ما معرفی کنند. اگر در میان دوستان مستقل خواننده‌ها آهنگر کسانید و با ما تماس بگیرید، ما برای بخش آهنگر، در صدی نیز به بخش کننده اختصاص می‌دهیم. از رفقای هواداری که هم‌اکنون به بخش آهنگر می‌رسند، هیچ چشمداشتی، کمک می‌کنند، خواهش می‌کنیم که تا پیدا شدن بخش کننده مستقل، با ریختن را همچنان در عهده داشته‌باشند و از این تصمیم منطقی ما نرنجند. رفقا نیز که با برخی از مطالب آهنگر در انتقاد از چپ (که ما آنرا انتقاد از خود می‌بینیم) مخالفت، امیدواریم این مخالفت آنان سبب عدم بخش آهنگر نشود. اگر این رفقا تصمیم به عدم بخش گرفتن نیز خواستند، می‌کنیم که ما را بلافاصله در جریان بگذارید که بتوانیم موقتاً این کار را به کسی واگذاریم، زیرا در چند ماه گذشته در چند شهر مختلف، بی‌آنکه به ما اطلاع دهند، بخش کنندگان آهنگر به علت آن که با مطلبی موافق نبوده‌اند، به ابتکار شخصی، روزنامه‌ها را توقیف کرده‌اند.

سوئد، ن.ج. شعروکار ریکا تورها رسید. در شماره دیگر از آنها استفاده می‌کنیم.

هلند، کسرا: تو که به این پاکیزگی می‌نویسی، ذوق کج کل کردن آهنگر با شری هم‌داری، چرا قلم به دست نمی‌گیری و به جنگ خمینی نمی‌روی؟ کسرا جان، چرا از ما می‌خواهی که مردم را علف کنیم؟ وقتی کسی ذوق شاعری یا نویسندگی ندارد، باید همان اول بهش گفت و اگر نه هم عمر خودش را تلف می‌کند و سر مردم را درد می‌آورد. عیب کار هم اینست که ما ایرانی‌ها خیال می‌کنیم که همه‌مان شاعریم. بخصوص هر وقت که شعرا ده و روانی می‌خوانیم، به خیالمان که به همان سادگی هم می‌شود نظیرش را سرود، اما نمی‌دانیم که شاعری هزار شرط دارد که یکی داشتن ذوق است و دومیش سواد شعری یعنی دانستن قاعده‌های شعری. به هر حال، وقتی که می‌شود حرفی را به نشر نوشت، چه لزومی دارد که آدم شعر بگوید که توی قافیه اش گیر کند و دستش هم بیندازد؟ بنا بر

با آهنگری و چکش کاری قابل چاپ شده است. اینها مال کسانی است که در شان ذوق نویسندگی هست و با چکش کاری متوجه عیب‌های کارشان

می‌شوند. ۳- داستان عزیزنشین قشنگ بود، ما اجازه بدهید به چاپ ترجمه‌های چاپ نشده‌ها را برسد. از اینم، اتفاقاً یکی از دوست‌ها را از آهنگر قول داده است که از قصه‌های تازه عزیزنشین مرتب ترجمه کند و بفرستد چاپ کنیم.

دا رمشتات، هواداران شورای عالی سچفاخ: شما تنها منتقدینی هستید که منظور را صلی نوشته‌ها "گزارش بیطرفانه" را دریا فتها اید. بی‌هدف انتقادی آن مطلب، روش "راه کارگر" در رابطه با جامعه ۴ بهمن از آن حادثه معنی کرده‌اید. ما، متاسفانه شما نیز از این سوء تفاهم به دور نباشید. آهنگر دنباله‌رو جریان خاصی است. ما امیدواریم با خواندن این شماره متوجه اشتباه خود شده‌باشید. ما همچنان مستقل هستیم و مستقل خواهیم ماند و ضمن اینکه از کمک‌های هواداران غالب گروه‌های مبارز و مترقی، و فرا تر از همه، سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران، سپاس فراوان داریم. کوشش خواهیم کرد که از وابستگی روزنامه به هر گروه ویژه‌ای جلوگیری کنیم.

برکلی، روزبه: محموله رسید! باز هم بفرست که کم است.

مونترال، ف.گ. خلیان دریدر: هر دو ماه رسید. لطفاً کمی فشرده‌تر بنویس. در مورد چاپ خاطرات جدی، فعلاً متاسفانه جای شایسته ندادیم. اگر پیدا شد، چشم.

سوئد، م.ع. عزیز: تصدیق کن که ما نمی‌توانیم دربار شخصیت همه کسانی که برای آهنگر مطلب ارسال می‌کنند، تحقیق کنیم. بنا بر این اعلام می‌کنیم که درج نوشته‌های افراد مختلف در آهنگر، به معنای شناخت ما از آنان و یا تأیید شخصیت آنان نیست. به هر حال، از اطلاعاتی که در اختیار ما گذاشتید سپاسگزاریم. در این مورد خاص هم اگر اثری از کسی در آهنگر منتشر می‌شود، فقط در رابطه با مفید بودن آن اثر است.

نیویورک، بچه‌آ: با دان: نوشته‌ها عالی بود، با زهم بفرست.

سوئد، م.ر. دهکردی: از صدکسرون ارسال‌های خیلی ممنون، ولی چون نامه

چندان هم "فی‌اللبیرا" نبود. از آنها استفاده خواهیم کرد. توهم همیشه از این کارها بکن.

کانادا، روانگرد: آن کار ریکا تور را دادیم به کاریکاتور است آهنگر بلکه از ایده آن بتواند یک کاریکاتور بکشد. بعداً از این بجای این همه زحمت، ایده را بفرستی بهتر است.

یوفا لو، حمید: شعرت رسید، والله دروغ چرا، ما هم نمی‌فهمیم شعرت یا نه. چند خطش را چاپ می‌کنیم بلکه خوانندگان آهنگر بفهمند: "ای کمونیست‌ها ما مسلمانیم، جنت مال ما است"

مکتب قرآن زماست در قیامت حوری و صدناز و نعمت مال ماست ای کمونیست، اقتصاد خوب و عالی ما تو قحطی و بیچارگی و فقر و بیماری زماست مکتب قرآن زماست.

هند، آ.و. رهو: نوشته‌ها بیت رسید، خوب بود. ادا میده.

ایتالیا، فران: همه‌نامه‌ها بیت رسید (اگر همه‌اش اینها نباشد که رسیده!) خوب است. به تدریج از آنها استفاده می‌کنیم. مشغول باش و مرتب بنویس.

پاریس، ف.ز. غربتی (یا: نمکپاش) خلاصه ما عقلمان به اینجا قنداد که با خواندن آن اتوبیوگرافی، یکی از دوتا اسم مستعار را لارا برای بیت انتخاب کنیم، حالا خود دانستی.

ضمناً، بی‌شوخی، آن ما برای سوپرریز ضمن این که خوب و قشنگ بود، خیلی بلند بود دست کم، در آهنگر فعلی برایش جا ندارد. اگر فعلی ما ای، جنگی چیزی، در آینه در آوریم از آن استفاده خواهیم کرد. البته راه دیگری هم اینست که خودت آن را کوتاه‌تر کنی، فعلاً از آن گنجشک‌های روی هوا (یعنی مطالب و قصه‌های کوتاه) بفرست که منتظریم. به این قبله "های گیت" اگر زود تر نفرستی سمت را چاپ می‌کنیم و آبرویت را پیش همه می‌بریم!

کراچی، ممرضا: می‌بینی که "وصل شدی". نامه‌ها بیت رسید و از شعرها بیت به تدریج استفاده خواهیم کرد. فرستادن مطلب و شعر خوب، خودش یک کمک بزرگ به آهنگر است. ما از شما پاکستان‌نشین‌ها جز این نمی‌خواهیم. کمک مالی را قرار است آمریکا نشین‌ها و اروپا نشین‌ها بدهند!

سوئد، م.ر. دهکردی: از صدکسرون ارسال‌های خیلی ممنون، ولی چون نامه



استکهلم، جلال: مطلب رسید، خوب بود. از آن استفاده خواهیم کرد. با زهم بنویس.

فیلیپین، آفتاب: خیلی خوب بود. از همین نوع باز هم بفرست! فرانسه، بیکی: از مردم: شوخی‌ها بیت

ضمیمه‌اش نبود، نمی‌فهمیم که به چه حسابی منظور فرما می‌تیم!

شیکاگو، بیا درنقی: تسلیم یک خرده آتش بس بده و به چکش کاری شعرهایت در همین شماره تسویه کن.

این، اگر می‌بینی که گاهی در این صفحه توی ذوق کسی می‌زنیم، باید خودت شعریات را با بخوانی تا به ما، بی‌دیه که تشخیصمان درست است، و از او شاعر و نویسنده در نمی‌آید، و گرنه، ما در هر شماره، دهها شعر و لطیفه و مقاله و قصه داریم که

## تحول ایدئولوژیک در صدام حسین

خبر پر سرو صدای مسافرت دوران ساز و انقلابی نوین، برای در مسعود و خواهر سابق و عیال فعلی اش ملکه مریم به بغداد، در جبهه‌های آنجا که غافلگیر کرد و واقعه دیگری را که ساعتی پیش از ورود رهبران ویدیو لوژیک مذکور به بغداد درخدا داد، از توجه به آن بازماندند.

ما چرا از این قرا ر بود که به محض اطلاع صدام (کا فرسالیهای ۵۸-۵۹) و برادر سالهای اخیر) از بلندن شدن هوا پیمای اعلیحضرتین و ملتزمین رکا با زفرودگاه پاریس، بلافاصله زن و دختر رئیس جمهور عراق بسا هوا پیمای اختصاصی، بغداد در راه سوی مقصدنا معلومی ترک کردند.

کما گاه‌های ما لی شما به آهنگر لندن، مژده ۱۴ پوند آلمان، ب.د. داش ۱۶ پوند لندن، آرش ۵ پوند دالاس، ز.و. ۳۵ دلار آمریکا "آهنگر-رجوی-رجوی-آهنگر" کانادا، ف.گ. ۲ دلار واقعا خنده دار است!

شعر زیر را خواننده با ذوقی از یک گوشه "دنج" در ایران، دور از چشم پاسداران سروده و برای آهنگر فرستاده است.

## محصول قیام

از محضر دلبران زیبا محظوظ شویم گاها که در خدمت خیل می‌گساران اوقات کنیم صرف گاهی تا در سپریم با حریفان کوه غم ورنج خود به گاهی هرگز ره و رسم خود سپارد ما را بجز این نمانده راهی محصول قیام خلق دیدی؟ زمین بیش چه از امام خواهی؟! خونریزی و جنگ و فتنه و مرگ بیگاری و فقر و بی‌پناهی غارتگری و وطن فروشی پیدا دگری و داد خواهی زمین دیوسیه جنگ افروز کس را نبود گریز گاهی در هر گذریست حمله آسرخ درسوک شهید بی‌گناهی از روزن هر دریست برپا قریا ددلی، صغیر آهی یک خلق اسیر ظلم روزز آغا زکندش بی‌پناهی گردیده اسیر ظلم شیخی تا گشته رها ز جور شاهی امید که باز گردد این چرخ زمین شام سیه به صبحگاهی از ایران: ع. باهنر

لندن، علی: امیدواریم از درد دل کردن با آهنگر باشی، کمی سبک شده باشی. درپا سخاوت: "کدام کار" را بخوانیم؟ "با ید گفت: آدما ید خیلی بیگانه" با شکره میان این همه "کار" هنوز نتوانسته باشی "کار" دلخواه خود را پیدا کنی.

برلین، نهدی: منظورت از "کونیستها" نگند با زرگان و "ملت بیگانه" است چون ما هیچ کمونیستی در کابینه با زرگان و اولاد تشکیلات دولتی بعداً از انقلاب سراغ ندادیم که به آخوندها کمک کرده باشی.

دالاس، محمد حسن: خیلی بد شد که کتابهای موردتفاضی شمارا اندازیم. لس آنجلس، کارگر کمپ بنزین: شبنا ماها بیت خوب بود، با زهم بنویس و بفرست.

نسخه‌های ما از مطلب زیر، به تعداد موهای سر آهنگر زاده، از گوشه‌های مختلف جهان به آهنگر نامه رسیده است که ما یک روایت آن را بدون امضا (برای رعایت عدالت!) چاپ می‌کنیم:

## کتاب برای همه

کتابخانه آهنگر ترتیبی داده است که از این پس، کتابهای مورد نیاز شما را از ایران وارد کند و به رزانترین بهای ممکن، که تا کنون در خارج کشور سابقه نداشته است، در اختیارتان بگذارد. ما این کار را از کتابهای کمیاب در ایران آغاز کرده ایم و با خرید از بازار سیاه، در اختیارتان می‌گذاریم. کافیست کتاب مورد نیاز خود را نام ببرید و به ما یک ماه مهلت دهید تا از ایران تهیه کنیم و به نشانی شما پست نمائیم. به نمونه‌ای از قیمت‌های ما توجه کنید:

فرهنگ فارسی معین، دوره ۶ کامل در ۶ جلد، ۸۵ پوند  
حافظ، تصحیح محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، به خط  
زیبای استاد دکیخسرو خروش، ناشر "انجمن خوشنویسان" ۱۰ پوند  
حافظ، تصحیح سید عبدالرحیم خلغالی ۵ پوند

### کتاب‌های تازه چاپ خارج از کشور

کتاب کوچک / احمد شاه ملو / جلد های ۱ و ۲ هر جلد ۵ پوند  
فصلنامه صدا / شماره های ۱ و ۲ هر شماره ۲/۵ پوند  
فصلی در گلسرخ / جلد های ۱ و ۲، دوره جدید هر جلد ۳ پوند  
مصدق در محکمه نظامی / جلیل بزرگمهر / دو جلد با هم ۸ پوند  
سکوت / سرشار از ناگفته هاست / مارگوت بیکل / ترجمه  
احمد شاملو / محمد زین‌بال ۱ پوند  
مرثیه ای برای لورکا / میگل هرماندز / سزارالی یخو /  
ترجمه: کریم پور ۱ پوند

لیست کامل کتابهای چاپ خارج کشور که در کتابخانه آهنگر موجود است، در شماره ۶۱ آهنگر به چاپ رسیده است. به قیمت کتابها در اروپا ۲۴ درصد بابت هزینه پست اضافه کنید و وجه نقد را به هر یک از رزهای رایج در اروپای غربی (یا دلار آمریکا و کانادا) دریاکت بگذارید و به نشانی ما بفرستید تا کتاب مورد درخواستتان را در اسرع وقت برای پست کنیم. اگر در خارج از اروپا اقامت دارید، کتابتان را با پست زمینی می‌فرستیم، سرتانگه هزینه پست هوایی را بپذیرید.

### مدیحه‌ای پیشکش پنچول غربی‌نره

#### سگ‌گره خرگاو

گرچه در صورت ظاهری چو یکی گربه نری  
لیک در مخرج باطن تو همان پیره خری

آنقدر کودنی و بوله، که فرهنگ لغات  
ذکر کرده "خل وچل" در جلو "منتظری"!

حق بود گر که بنازی توبه آن کلهء پوک  
که ازین حیث به هروا عظ و هر شیخ سری

غرق حیرت، همه زبست شناسان جهان  
که تو "سگ‌گره خرگاو" چه جور جانوری

آفرین باد ز اتمت همه بر عقل امام  
که الافی چوتو بگزید پی راهبری

"شیکاگو: برادر نرقی"

## آزادی

اطلاعیه

بنا بر بنا می‌باید که تدوین کرده بودیم، انتشار آزادی با پیدر دهه اول سپتامبر آغاز می‌شد؛ ما بر پایه مشکلات مالی که امری است دائمگیر، اجرای بنا می‌باید ما نبرو بر شده است.

ما برای انتشار آزادی همت هزار مشترک ثابت یکساله را اساس قرار داده بودیم و تا کنون از این تعداد هنوز سیاه ر دور هستیم. با این وصف نمی‌توانیم استقبال عظیم و تا پیدتگان دهنده بی را که از جانب انبوه ایرانیان خارج از کشور از نشر آزادی شده است نادیده بگیریم و از آن سپاسگزار نباشیم.

مؤسسان آزادی، تصمیم گرفتند تمام کمک‌ها و وجدها شتراک‌های دریا فتنی را طی یک ماه به مشترکان بازگردانند. و در عین حال اعلام می‌کنند انحلال ترکیب کنونی، تا فی‌الحال لیت مطبوعاتی مستقل یا مشترک پارهای از اعضای مؤسس در آینده نخواهد بود.

مؤسسان آزادی:

رضا مرزبان - علی میرفطروس - حسن ماسالی - منوچهر محجوبی

## برای آزادی

شکست بنا می‌باید انتشار "آزادی"، به عنوان یک هفته‌نامه خبری مستقل چاپ، ما را از کوشش در این راستا با زندا شته است. رضا مرزبان، روزنامه نگار مترقی، در سفری که به زودی به نیویورک و لس‌آنجلس و چند شهر دیگر آمریکا دارد، احتمال انتشار هفته‌نامه مستقل چاپ "برای آزادی" را با ایرانیان مقیم آمریکا در میان خواهد گذاشت. پاسخی که به او خواهد رسید، در دنبال کردن اندیشه انتشار "برای آزادی" نقشی تعیین کننده خواهد داشت.

اندیشه انتشار ربرای آزادی از آن رضا مرزبان و منوچهر محجوبی است. در صورت استقبال از این اندیشه، نتیجه را با شما در میان خواهیم گذاشت.

### دوست گرانمایه، نعمت میرزا زاده

ما تورا صخره‌ای از زبرداری می‌شناسیم، کردن افراز ایستاده بر ساحل نا آرام دریا می‌زنا گواهی‌ها. موی‌دانیم، پس، که خیزا به سهمگین مرک فرزند را نیز دریا دلانه تاب خواهی آورد. با این همه، برایت شکیبایی بیشتر آرزو می‌کنیم، آندوه تو آندوه ما نیز هست.

دوستانت،  
احمد ابراهیمی، پرویز اوصیاء، منوچهر ثابتیان، احمد خندان،  
اسماعیل خوشی، منوچهر محجوبی.

### واردش کن!

## جلاد

زیرپا بیت کن لکد آخوندک شیبا در  
جلد باش و جلد بکن برتن این جلاد را  
آخرین تر قندا و هم جز فضاحت هیچ نیست  
با لکد بیرون ز درکن مردک شیبا در  
ای که از مکتب نشینان مکتبی ترکشته ای  
حال، وقت ضجه از مخرج دا کن ضا در  
ای کدو جان، سر بلندی قسمت هر کس نشد  
کن ز سر بیرون به گل خسبیدن شمشا در  
همچو خر، آخوند در گل مانده عمر می‌کند  
تا مگر سیخونکی برا و دهد! سدا در  
هیچ ابله در جهان ما ننداندن احمق نشد  
کز حماقت بر سرش ویران کند آبا در  
بس عجب دارم فضولات چه کس قوت دهد  
این درختان چنین بی‌ریشه و بنیابا در  
سرخوشم امشب، که تاپیش از طلوع آفتاب  
چنگ نخجیران شکافد خشک صیاد را  
پاکستان، محمد رضا خلقی

### دفن کردند.

در مجلس ترحیم آن مرحوم نیز  
جمعی خوشترکت گردند و گریستند!

— حاج آقا روح‌الله، شایخ شده  
است که شما از اسرائیل اسلحه  
می‌خرید.  
— این شایعه‌ها کارضا انقلاب  
است. ما واقعا می‌خریم و با شایعه  
هم مبارزه می‌کنیم!

— معلوم شد که این رژیم تازه  
فیلیپین هم از بیخ آمریکا شیه.  
— از کجا معلوم شد؟  
— از اونجا که هم اتحاد شوروی  
با هاش روابط حسنه برقرار کرد،  
هم حزب توده فیلیپین گفت که  
ضدا می‌ریا لیسته!

— شاعر روی دیوار مسجد محل:  
"بیست مرغ چاق را پاسدار خورد  
ماهروز اندری بی‌یک جوجه ایم!"  
"سوئد: خسرو"

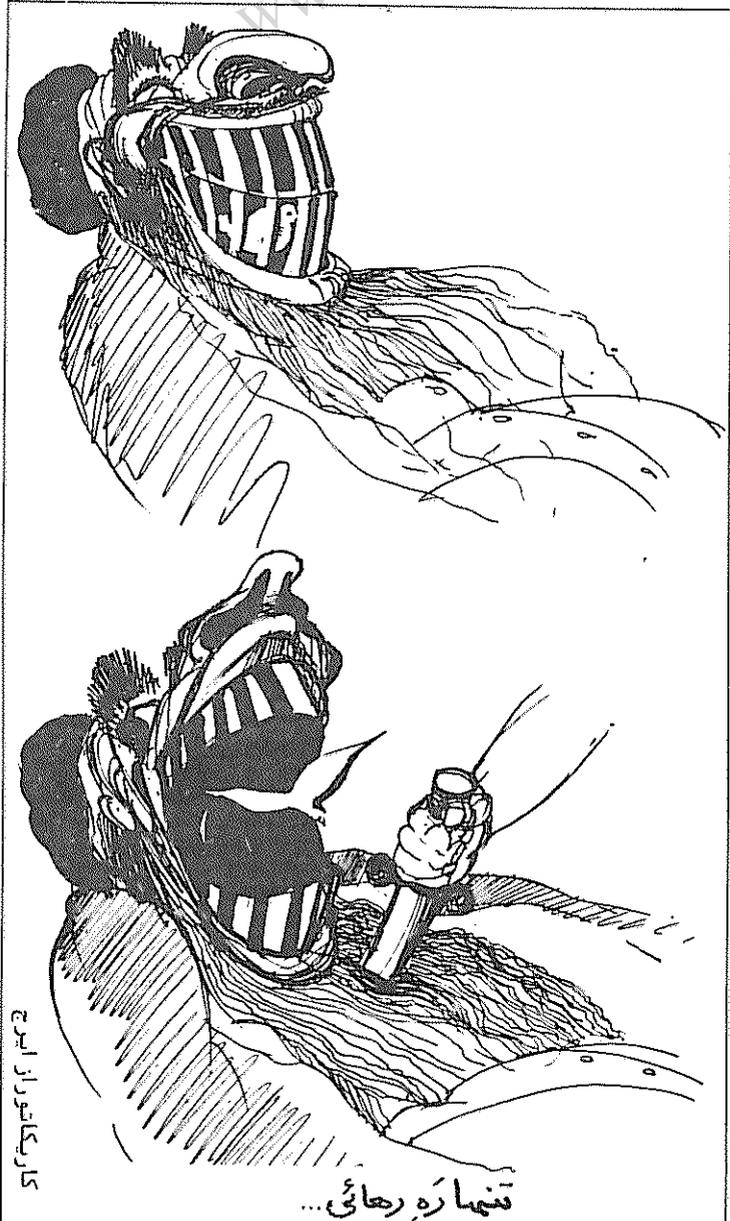
## وقایع جاری

— شنیده‌ای که یک عده از توده  
ای‌ها انشعاب کرده‌اند؟  
— نه، چه می‌گویند؟  
— می‌گویند در مورد ضدا می‌بر—  
یا لیست بودن خمینی اشتباه شده،  
این منتظریه که ضدا می‌ریا لیسته!

— کارگروالی - درباره شعر  
"استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی"  
چی فکر می‌کنی؟  
— کارگرومی - فکر می‌کنم که  
استقلال ستون بازگان از بین برود،  
آزادی و خمینی با یمال کسود،  
جمهوری اسلامی را هم ما بر می‌چینیم.

— آخوندی سوار بر خر، در حالی  
که از روی مین عبور می‌کرد، کشته  
شد و چون تکه‌های بدن او از خرش  
قابل تشخیص نبود، هر دورا با هم

حرکات تروریستی حکومت جهل و مذبذم‌گذاری عوامل رژیم قرون وسطایی  
در کتاب فروشی "کی.وی.سی." لندن را محکوم می‌کنیم و به خون تپیدن  
"بیژن فاضلی، جوان بی‌گناه را به خانواده او تسلیم می‌گوئیم.  
کارکان "آهنگر در تبعید"



کارگرومی

تنها ره‌رهای...

### کتابهای تازه در زمینه طنز و کاریکاتور



صورت نامه  
بیژن اسدی پور

مجموعه بی‌است از ۲۲ طرح طنز  
آمیخته از چهره‌های معروف، چنان  
که از جزوه بی‌آید، مقدمه بی  
است برای انتشار کتاب بی‌بزرگتر  
شامل طرح‌های طنز آمیخته از چهره‌های  
از چهره‌های ایرانی و جهانی.  
نشانی برای تماس:

P.O. BOX 850029  
NEW ORLEANS,  
LA 70185-0029, U.S.A.

### درباره اردشیر...

Ardashir



اردشیر

جزوه بی‌است کوچک شامل چند طرح  
از چهره اردشیر محمص، چند طرح  
از او به نقل از مجله فردوسی و  
روزنامه نیویورک تا میزونیس  
یک مصاحبه و تعدادی از نظرها  
درباره اردشیر، به ظاهر، این  
جزوه به عنوان معرفی نامه  
برای نمایندگان که در کالیفرنیا  
از کارهای او ترتیب داده شده  
است تهیه شده. ناشر، "بنیاد  
هنرهای ایران" است به نشانی:

151 S. Valleyview Place,  
Anaheim, CA 92807, U.S.A.

## آزادی!

گره نره را برای افتتاح یک  
آکواریم عظیم برده بودند. موقع  
تماشا، دلش به حال ما می‌سوخت.  
یک سنگ بزرگ برداشت کوبید  
توی شیشه آکواریم و به هسزاران  
ماهی ریز درشتی که با شکستن شیشه  
به خاک ریختند، گفت:

— حیوونیا، برین برا خوددون  
خوش باشین، دیگه از این زندان  
آزاد دون کردم!

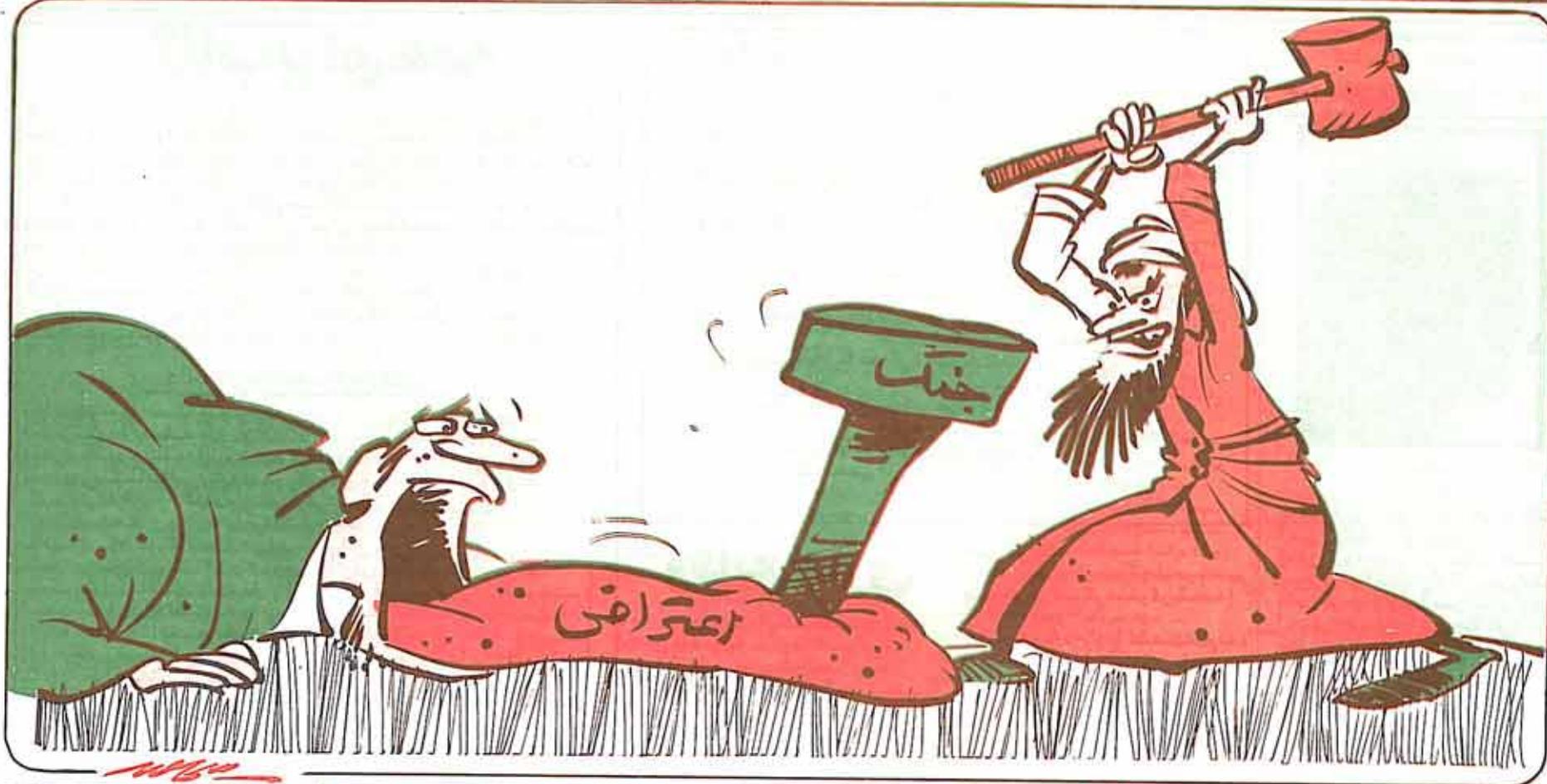
بقیه

## خوشبخت باشه، نیم پهلوی!

از روزی که علم شده  
کزارش دروغ داده  
اونها که کیهان می‌خونن  
تاما می‌بینو می‌دونن  
نه "رگ" داره، نه آبرو  
تا خرخره رفته فرو  
توی لجنزار فساد  
تا "رضا جون" خوش بباد  
راستی که خواب خوشیه  
خواب خوش خرگوشیه

با این موشای دوروبرت  
با لاشخورای پدرت  
خوشت باشه نیم پهلوی  
راه با با تو می‌روی

"نارضا"



## نیم پهلوی: برنامه تلویزیونی، توطئه کمونیستهای بی وطن است!

به شمال بخش خیر برنا...  
تلویزیونی "رخا سو" را تلویزیون  
آخوندی، زرا دیوا سرا شیل، تمام  
رسانه های بی خبری به کار افتادند  
تا آخرین اخبار را در این مورد کسب  
کنند. تلخیص و تمام سبها و علامه ها  
به کار افتاد و بالاخره معلوم شد که  
این برنا به سبب کربنه، نا دختن  
در فرودگاه میباید دو مراسم تاج  
گذاری نیم پهلوی در نا هر دو از دواج  
نیم پهلوی در آمریکا و فتح عراق  
توسط نیم پهلوی و بیشتر قریبای  
مملکت در عمر کوش کسرونا سبب  
ما واک توسط بختیا رو اعلام تشکیل  
حزب رستا خیرا بقا توسط نا دختن  
و بخشی از برنا مه "شوقا امینتی"  
میباشد برنا من بدن نهاد در بکنا و  
رفع بدن خطا انقلاب ویا لاخره بد  
صحنه "میچ ز غروسی نا دختن با  
فوزیه و ثریا و فرجی بالاخره ترکیبی  
دست جمعی نا دختن "نیم سلطنتی"  
در غروسی نیم پهلوی با حضور "نیم  
انورقی" و منا ظری از خراسانی جنگ  
بوده است. البته چیزهای دیگری  
از قبیل مراسم تاج گذاری رخا سو  
بتج پهلوی (ملقب به میر پهلوی) و  
محمد رضا یک پهلوی (ملقب به  
عاری از میر) و غیره هم بخش شده که  
ذکر تمامی آنها از حوصله مطلب  
ما خارج است.

مدت زمان برنا مدرا از برنا  
دقیقه تا دوسه ساعت اعلام کرده اند  
و حتی عده ای معتقدند هنوز برنا مه  
ادا نمیدارد. در مورد نحوه بخش  
برنا به عده ای میگویند از طریق  
ما هوا رده بوده است، جمعی آن را از  
یک فرستنده قابل حمل که توسط  
شخص نیم پهلوی به ایران برده شده  
می دانند و تعداد دیگری از جمله  
مقامات آخوندی، اعتقاد دارند  
که مستقیماً از مرکز فرستنده بخش  
نهاد است.

به هر حال، خبرنگار ما پس از  
اطلاع از بخش برنا مه، با آقای رخا  
نیم پهلوی تماس گرفت و نظراً از  
در این باره جواب داد.  
نیم پهلوی پس از اینکه مدتی  
درس فارسی آن روزش را با خبرنگار  
ما تمرین کرد، گفت:  
- این برنا مه هیچ ارتباطی  
به من ندارد.  
خبرنگار ما با تعجب گفت:  
- عجب! ولی این برنا مه همه  
اش در باره شما و مرحوم ابوی و نیز



مرحوم برنا با بزرگوار بود.  
گفت:  
- درست به همین دلیل، چون  
اسبیا با بخش برنا مه ای که همگی  
من و آقایان اعلیحضرت و اما جان  
کسروم را اسان داده، خواهانند  
به مردم حالی کنند که اگر ما را رحم  
روی کار برنا شم، می خواهم مثل  
دوران سابق، صحبت با برنا بیات  
ملوکا نه از ادب و تلویزیون  
رحم کنم.  
خبرنگار ما گفت:  
- در مورد محتوای برنا مه، نا  
کنون ما بیات کونا کونی بخش شده  
است. اما بیات با کدام است؟  
نیم پهلوی، نیم سلطنتی زد و  
گفت:  
- هیچکدام. من که قسم این  
برنا مه حالت ندارد. انشا  
یکی دیگر از مواردی که ثابت می کند  
برنا مه مال ما نیست، همین محتوای  
برنا مه است. مثلاً عده ای می گویند  
مراسم غروسی من سخن شده است و  
مرا در میان قاسیل نشان داده اند.  
- مگر چه عیبی دارد؟  
- دست شما عیب نکند (بشور  
نیم پهلوی، عیبان "در دکت" است  
که به علت نا رده کار بودگان در  
ما رسی خوشی به "سبب کت" خبر  
سدا کرده، همه این عیب است. من  
اعلام کرده بودم که دیگرانوا همرا  
به حزب سلطنت را دهمی دهم و با  
همه شان تطهر را بده کرده ام. حالا  
بخش این برنا مه، مردم خیال می-  
کنند که من دروغ گفته ام.  
- جز اینها نظرد دیگری هم  
دارید؟  
- بله، دلیل سوم به تخلصی  
بودن آن برنا مه اینست که در آن  
از قول من بخش کرده اند که به زودی  
می آیم و چین و چنان می کنم.  
- مگر چنین نبیتی ندارد؟  
- چرا، ولی فعلاً مردم نباید  
بفهمند. چون خواهند گفت که این  
اعلیحضرت هنوز شما مه داردهارت  
توهارت می کند (یعنی هارت و پوریا)  
و آنوقت توقع دارند من هم مثل  
آقا جان آریا میروم و چو جان خمینی  
دیگتا توربا شم.  
- مگر نمی خواهید؟  
- چرا، ولی به طریقی که اسبب  
را نیا و رسد و خودش را نیا و رسد.  
- خوب، با این ترتیب، فکر  
می کنید کارگزار است؟

را داشت، ولی به علتی دیگر:  
- اسان خودشان می دانند که  
ما جزا ده هستند و نا زمانی که من  
تلخیص و سبب و نیز قاضی اعلام  
نگرده ام، نا نیستند. اما چون  
در آن برنا مه در نقش نا دختن هر شده  
بودند، برنا مه تخلصی و "موتیر"  
بوده و کمونیستهای بی وطن در آن  
دست داده اند.  
- شما بیایید آرید؟  
- چرا، به آهنگری می بگویند  
که من سبکا رهم نمی کنم، چه برسد  
به تریاک.  
و شما زده ای می کنید و می رود.

خط  
بظلم - چه خاکه تفتیش او  
چه خطبه که همرا شده، هم کچه، هم  
فوس داره، هم نکسته، هم خطه و هم  
املا خطس  
بچه ها با هم - خطا امام.  
ع. م.

به نظر من هم تخلصی است و  
کار کمونیستهای بی وطن است.  
- چرا؟  
- برای اینکه ترا برودا کسر  
اعلیحضرت به ایران بروند، من  
همرا همان با شم. در این برنا مه،  
خودم خوب نگاه کردم و دیدم که من  
همرا همان نیستم.

AHANGAR

مأصافه طر آسره، جات لندن  
سر دسیر: مسو جهر مخجوسی  
دسره سری و کار سکاوریست:  
احمد سکا ورز (الف. سام)  
مدیر داخلی: امین خندان  
PERSIAN HUMOROUS MONTHLY  
PUBLISHED BY:  
SHOMA PUBLICATIONS  
CHIEF EDITOR: M. MAHJOobi  
ART EDITOR & CARTOONIST:  
A. SAKHAVARE (A. SAM)  
ADMINISTRATOR: A. AMIN  
PUBLISHED IN LONDON

اشتراک سالانه:  
برنا سا: ۸ پوند  
اروپا: ۱۰ پوند (با معادل آن)  
آمریکا و کانادا: ۲۰ دلار  
دسترها: ۱۲ پوند  
برای اشتراک آهنگر در آمریکا و کانادا  
با این سالی تماس بگیرید:  
AHAGAR  
2265 WESTWOOD BLV.  
265, LA. 90064, U.S.A.  
سرای اشتراک در دسترها، سا سا  
در بائین همین سالی آمده است.  
آهنگر، تسبی برای متفلسفی ارسال  
خواهد شد که، همرا با درخواست خود  
وجه اشتراک سالانه را، به صورت  
وجه نقد یا چک یا پاسی او در نا حواله  
پسی، به سبب انگلیس و یا در نا  
کنسورهای اروپای غربی، با دلا آمریکا  
و کانادا صمم کرده باشد.  
سالی سستی ما برای مکانه، اشتراک  
سایندگی (والته کمک مالی!)،  
چس است:

AHANGAR,  
C/O BOOKMARKS,  
265 SEVEN SISTERS ROAD,  
LONDON N4, ENGLAND, U.K.  
REGISTERED AT THE POST  
OFFICE AS A NEWSPAPER.  
IF UNDELIVERED, PLEASE  
RETURN TO ABOVE ADDRESS.